

ضد زندگی



communication ۲۵

سفر به عصر قجر ۲۶

ابوذر ۲۸

پمپ آب تقی‌الدین ۳۰

چابهار ۳۲

نرمش ذهن ۳۴

بولینگ ۳۶

گل‌سر ۳۸

دمی عدس ۴۰

۱۷ - ۲۴

مومیایی ... ۱۷

آزمایشگاه کامیون! ... ۱۸

سرمافورکی ... ۱۹

شوفی‌های هندسی ... ۲۰

من فنکول نیستم ... ۲۱

انسان‌های اولیه ... ۲۲

کلدان ... ۲۳

معلم سفت‌کوش ... ۲۴



کِلِر ژوبرت ۲

بهداشت فردی ۴

آی دزد! ۶

طرح داستانی ۸

وکیلیم؟! ۱۰

لحظه‌های شاعرانه ۱۲

لیزر ۱۴

فک التماساح ۱۶

یادداشت سردبیر کار بزرگ

نوجوان سیزده ساله با فداکاری زیر تانک دشمن رفت آن را منفجر کرد و خود به شهادت رسید. امام خمینی(ره) در پیامی به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی چنین گفتند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.» و این گونه یادش برای همیشه در قلب تاریخ کشورمان ماندگار شد. بی‌شک نوجوانان ما درس شهید فهمیده را خوب فهمیدند.

پر کرده بود. گلوله‌های آتشین توپ و تانک یکی‌یکی دیوار خانه‌های شهر را فرو می‌ریخت. نوجوان سیزده ساله این خاک، یعنی حسین فهمیده طاقت دیدن فرو ریختن خانه‌های شهر را نداشت. نارنجک‌ها را به دور کمر بست و با فریاد یا حسین(ع) به سمت اولین تانک خیز برداشت. تانک منفجر شد. دشمن در همان جا زمین گیر ماند. نیروهای کمکی از راه رسیدند و آن روز شهر را از تصرف دشمن نجات دادند. روح پاک حسین نیز به سوی خدا پر کشید. به دنبال شهادت حسین فهمیده رادیو با قطع برنامه‌های عادی اعلام کرد که

در تقویم، هشتم آبان روز بسیج دانش‌آموزی و سیزدهم آبان روز دانش‌آموز نام‌گذاری شده است؛ دو روز مهم و به یادماندنی. قبل از هر مطلبی این روزهای خوب را به دانش‌آموزان عزیز تبریک می‌گویم و برایشان آرزوی بهترین‌ها را از درگاه خدای مهربان خواستارم.

دوست نوجوان، آیا می‌دانی علت نام‌گذاری این روزها چه بوده و اصل داستان چیست؟

حدود ۳۴ سال پیش؛ یعنی آبان ۱۳۵۹ صدای شنی تانک‌های دشمن پشت نخلستان‌های خرمشهر فضا را

از تباط با ما.
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۲۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر. کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد برهان (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پيام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۱۵۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

● مدیر مسئول: محمد ناصری
● سردبیر: علی اصغر جعفریان
● شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی، محمد رضا حشمتی، سید کمال شهبابو
● مدیر داخلی: زهره کریمی
● ویراستار: لیلا جلیلی
● طراح گر افیک: ندا عظیمی



کلر ژوبرت

تهمینه حدادی



«کلر ژوبرت» فرانسوی است. او در نوزده سالگی مسلمان شده و به ایران مهاجرت کرده است. با اینکه دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در خانواده‌ای مسیحی و در کشوری دیگر سپری کرده، اما اکنون یکی از نویسندگان و تصویرگرهای موفق کشور ایران در زمینه کتاب خردسال و کودک است. او در چندین و چند جایزه ادبی ایران نامزد شده یا جایزه برده است که مهم‌ترین آن «کتاب سال جمهوری اسلامی» است. او به ما دربارهٔ کودکی، نوجوانی و سال‌های جوانی‌اش می‌گوید، دربارهٔ راه زندگی‌اش.



دو چیز از کودکی‌ام خوب یادم هست. یکی اینکه خیلی احساس تنهایی می‌کردم، به این خاطر که سه برادر کوچک‌تر از خودم داشتم ولی خواهر نداشتم. مادرم سر کار می‌رفت و دیر وقت می‌آمد خانه. من این تنهایی را پذیرفته بودم و دوستش داشتم و حالا می‌بینم که باعث شده مستقل بزرگ شوم و یاد بگیرم که به کسی وابسته نباشم، منتظر نباشم کسی بیاید من را سرگرم کند، خودم باید به بهترین وجه از وقتم استفاده کنم. در آن تنهایی‌ها خیلی کتاب می‌خواندم و عاشق داستان بودم. این نکته دومی است که روی مسیر زندگی‌ام خیلی تأثیر داشته. با خواندن داستان متوجه شدم که آدم‌ها چه قدر می‌توانند با هم فرق داشته باشند و چه قدر می‌شود جورهای مختلف زندگی کرد. این نکته باعث شد که برای انتخاب‌هایی که برایم پیش می‌آمد، خیلی فکر کنم و به جای تقلید از کسانی که اطرافم بودند، سعی کنم راه خودم را پیدا کنم.

نوجوانی من دوران آشفته‌ای بود؛ نمی‌خواستم یک زندگی معمولی داشته باشم، ولی نمی‌دانستم چه کار می‌خواهم بکنم. به این خاطر فعالیت‌های زیادی را به شکل پراکنده انجام دادم، مثل مربی پیشاهنگی، معلم سوادآموزی برای خانم‌های مهاجر آفریقایی یا شرکت در اردوهای پاکسازی محیط‌زیست و چندین فعالیت دیگر. خیلی از این شاخه به آن شاخه پریدم، و این باعث شد که دید من نسبت به زندگی بازتر شود. فکر می‌کنم خیلی از نوجوانان این طوری‌اند و اگر ادامه‌دار نباشد اشکالی ندارد. در مقابل این پراکندگی، یادداشت‌های روزانه می‌نوشتم که خیلی برایم مهم بود و به من کمک می‌کرد تا به افکارم نظم بدهم.

نکته دیگر اینکه از آن دوران به بعد، برایم خیلی مهم بود که در فرصت‌هایی که پیش می‌آیند سعی کنم به دیگران کمک کنم، مهربانی کنم، و شاید به این دلیل در مراحل مختلف زندگی‌ام خداوند خیلی به من کمک کرد.



در جوانی یاد گرفتم روی کارهایی که تصمیم می‌گیرم انجام‌شان دهم، تمرکز کنم و با جدیت دنبالشان کنم. وقتی مسلمان شدم خیلی جدی تلاش کردم تا اسلام را بهتر بشناسم و بهتر به آن عمل کنم. وقتی به ایران آمدم تصمیم گرفتم که زبان فارسی را خوب یاد بگیرم. بعد تصمیم گرفتم داستان‌نویسی و تصویرگری را شروع کنم. با اینکه زود بود، اما کتاب‌هایی که خوانده بودم خیلی به من کمک کردند. بسیار تمرین می‌کردم و شهامت داشتم به جلسات نقد قصه بروم و انتقاد دیگران را بشنوم. همیشه به دنبال این بودم که مهارت‌های لازم را پیدا کنم و سعی کنم بهتر و بهتر بنویسم.

بهداشت فردی



نتیجه معنوی مسواک زدن

ثواب و فضیلت نماز خواندن که همراه با مسواک زدن باشد هفتاد برابر نماز بدون مسواک زدن معرفی شده است.^۴

روش صحیح مسواک زدن

پیامبر (ص) درباره شیوه صحیح مسواک زدن فرموده اند: «دندان هایتان را از عرض (عمودی) مسواک بزنید نه از طول (افقی).»^۵

تعداد دفعات مسواک زدن

بهتر است بعد از هر وعده غذا دندان ها را مسواک کنیم، البته این کار چون برای همه به راحتی امکان ندارد توصیه آن است که حداقل شب هنگام، قبل از خوابیدن مسواک بزنیم. در سیره پیامبر (ص) می خوانیم: ایشان شبی سه بار مسواک می زد یک بار پیش از خواب یک بار وقتی از خواب برای مناجات با خدا بر می خواست و یک بار پیش از آنکه برای نماز صبح بیرون رود. آن حضرت به دستور جبرئیل با چوب درخت مسواک، دندان ها را مسواک می زدند.^۶

خلال کردن

از آنجا که با مسواک زدن نمی توان به طور کامل بین دندان ها را تمیز کرد و خرده های غذا در میان دندان ها و فرورفتگی های آنها باقی می ماند، اسلام بر خلال کردن نیز تأکید کرده است. امام کاظم فرموده است: «زیانت را درون دهانت بچرخان هر چه با زبان گرد آمد اگر خواستی بخور، اما آنچه با خلال بیرون آمد و ناپسند شمردی، بیرون انداز.» (مفاتیح الحیاه، ص ۱۱۹) شاید علت منع فرو دادن آنچه باخلال دندان بیرون می آید این باشد که ذراتی که لابه لای دندان ها به سختی گیر افتاده اند و فقط با چوب خلال بیرون می آیند حتماً مقداری از میکروب های بین دندانی را به خود گرفته اند و فرو دادن آنها بیماری را خواهد بود.

دندان ها عضو مهمی از بدن ما هستند به خصوص که کارکردهای مختلفی دارند. اگر قرار است یک عمر برای انسان کار کنند باید درست و با دقت از آنها نگهداری شود. دندان ها علاوه بر جویدن و خرد کردن غذا در درست ادا کردن کلمات هم نقش دارند. آنها جزو اولین اعضای هستند که در برخورد با اشخاص دیده می شوند و به همین دلیل سلامت شان در زیبایی و جذابیت انسان اثر گذار است. دندان ها در سلامتی ما نیز بسیار مؤثرند. کسانی که دندان های سالم ندارند دچار سوءهاضمه و برخی دیگر از ناراحتی های داخلی می شوند. به همین دلیل در دین اسلام بهداشت دهان و دندان از اهمیت بسیاری برخوردار است.

پیامبر (ص) می فرمایند: «دندان های خود را با مسواک زدن خوشبو کنید، زیرا دهان های شما گذرگاه های قرآن است.»^۱

در جای دیگر پیامبر (ص) فرموده است: «اگر ترس از سخت گیری بر امتم نبود به آنها دستور می دادم که با هر نمازی مسواک بزنند.»^۲ و نیز از ایشان نقل شده است که فرموده اند:

«جبرئیل پیوسته مرا به مسواک زدن سفارش می کرد تا جایی که گمان کردم به زودی این کار را واجب خواهد کرد.»^۳



نکته مهم در مورد شانه زدن موها

بنابر روایات شانه زدن در حمام مکروه شمرده شده است. باید دانست استحکام موهای خیس یک سوم موهای خشک است و احتمال شکسته شدن و کنده شدن آنها در این موقعیت وجود دارد.



بهداشت موها

پیامبر(ص) فرموده اند: «موی زیبا لباس اهدایی خداوند است، آن را گرمی بدارید.»^۸ در منابع اسلامی توصیه شده است به: کوتاه نگه داشتن موها، شانه زدن آنها، کوتاه کردن موهای آشکار بینی، آراستن موهای سر و پرهیز از تراشیدن موهای سر به شکلی که چهره آدمی را ناخوشایند سازد. پیامبر(ص) فرموده است: «هر کسی موی سر خود را بلند نگه می دارد باید حتماً خوب به آن برسد و گر نه بهتر است آن را کوتاه کند.»^۹



آداب حمام کردن

مثل بیشتر امور، در حمام کردن هم باید اعتدال را رعایت کرد. معصومین یک روز در میان حمام کردن را مناسب دانسته و نیز توصیه کرده اند که نباید با شکم خالی به حمام برویم. امام صادق(ع) فرموده است: «زمانی حمام برو که در معدهات اندک چیزی باشد. این برای تقویت بدن تو بهتر است. با شکم پر نیز به حمام نرو.»^۶



بهداشت ناخن

ناخن های سالم، یعنی ناخن هایی که خوب نگه داری شده اند مکمل زیبایی و جذابیت ظاهری و نیز منعکس کننده سلامت عمومی بدن هستند و باید به بهداشت آنها توجه داشته باشیم. «کوتاه کردن ناخن ها یکی از سنت های اسلامی است چرا که زیر ناخن ها یکی از بهترین پناهگاه ها برای میکروب ها به شمار می رود.»^{۱۰} در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «زمانی وحی از رسول خدا قطع شد. مردم پرسیدند یا رسول الله چرا وحی قطع شده است؟ آن حضرت فرمود: چطور قطع نشود در حالی که شما ناخن های خود را کوتاه نمی کنید و بوی بد بدن را از خود دور نمی کنید.»^{۱۱}



وقت ناخن گرفتن

روایات، پنجشنبه و جمعه ها را برای کوتاه کردن ناخن ها توصیه کرده اند و این عمل را باعث قوت دیدگان و جلوگیری از جذام و پیسی معرفی کرده اند.^{۱۲} همچنین دفن کردن ناخن های گرفته شده سنت پسندیده ای است و باعث پیش گیری از انتشار بیماری ها می گردد.^{۱۳}



منابع
۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۶۳۹. ۸. وسائل، ج ۲، ۹. اصول کافی ج ۴. ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳. دانش نامه احادیث پزشکی، ج ۱، ۱۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۸۳. طهارت تن، گردآورنده سعید عرفانپور، انتشارات بوی بهشت، ۱۳۹۱

جعفر ابراهیمی (شاهد) ●●●
تصویر گر: میثم برزا ●●●

آی دزد!

خانواده مش عبدالله را پنج نفر تشکیل می داد. خانواده نسبتاً خوشبختی بودند. خودش، همسرش و سه پسرش در یک اتاق دوازده متری اجاره‌ای زندگی می کردند. البته مش عبدالله دو دختر هم داشت که هر دو به خانه بخت رفته بودند و خوشبخت شده بودند و دیگر جزو خانواده مش عبدالله به حساب نمی آمدند.

اعضای خانواده مش عبدالله به ترتیب سن به قرار زیر بودند:

۱. مش عبدالله _ پدر خانواده _ شصت ساله _ لاغر و استخوانی _ دست فروش
 ۲. مش عظمت _ مادر خانواده _ پنجاه ساله _ چاق و خپله _ خانه دار
 ۳. جعفر _ پسر ارشد خانواده _ بیست و سه ساله (مجرد) _ نه چاق و نه لاغر _ خدمت کرده و بی کار
 ۴. اسدالله _ پسر وسطی خانواده _ هفده ساله _ نه چاق، نه لاغر _ دانش آموز سال آخر دبیرستان
 ۵. عسکر _ پسر کوچک و نه تغاری خانواده _ هشت ساله _ بسیار لاغر _ دانش آموز دبستان
- عظمت و عسکر، از آنجا که در این قصه نقشی ندارند، بنابراین آن دو را کنار می گذاریم. شبی که ماجرای قصه ما اتفاق افتاد، عظمت و عسکر به خانه داماد بزرگشان رفته بودند و قرار بود چند شبی آنجا بمانند. قهرمان اصلی قصه، مش عبدالله است و قهرمان فرعی، جعفر و اسدالله.

پیرمرد نیفتاده بود. این قسمت؛ یعنی خوش شانسى دزد، بعداً بر خواننده معلوم خواهد شد. به هر حال قضیه هم برای دزد و هم برای خانوادهٔ مش عبدالله به خیر و خوشی تمام شد. اما همان طور که قبلاً اشاره کردیم، این ماجرا، حادثهٔ اصلی قصه نبود و حادثهٔ اصلی چیز دیگری است که فردای آن شب اتفاق افتاد. اما این حادثه با حادثهٔ اصلی قصه، ارتباط بسیار نزدیک و ظریفی دارد و می شود گفت که کامل کنندهٔ حادثهٔ اصلی قصه است و اما حادثهٔ اصلی:

نگاه اول: پیرمرد (مش عبدالله)

آن شب پیرمرد خواب آشفته ای دیده بود. در خواب دیده بود که باز هم همان دزد رند سر وقت جیب شلوارش _ که البته چیزی جز پول خرد در آن نبود _ آمده است. پیرمرد توی خواب، مرتب داد می زد:

«آی دزد ... آی دزد!» که ناگهان از خواب بیدار شد و متوجه شد که خواب می دیده است. طبق عادت همیشگی که وقتی از خواب بیدار می شد، اول چشم چپش را باز می کرد و بعد هم چشم راستش را؛ آن شب هم وقتی چشم چپش را باز کرد، متوجه سایه ای در اتاق شد.

چشم راستش را هم باز کرد و دید یک نفر دارد توی اتاق پاورچین پاورچین راه می رود.

پیرمرد فهمید که خوابش تعبیر شده و واقعاً دزدی وارد خانه شده است. دزد خیلی بی خیال به طرف تاقچه رفت و از روی تاقچه چیزی برداشت و بعد هم خیلی آرام، در تاریک _ روشن اتاق، از اتاق بیرون رفت.

پیرمرد _ که تا آن لحظه نفس را در سینه حبس کرده بود و داشت دزد را می پایید _ به طور ناگهانی مثل فتر از جا پرید و فریاد زد:

_ آی دزد ... آی دزد!

و به سرعت به دنبال دزد دوید. توی حیاط کنار حوض از پشت سر، دزد را غافلگیر کرد و گلوی او را گرفت و شروع کرد به فشردن.

دزد بینوا که گلویش در دست های استخوانی پیرمرد گیر کرده بود، نمی توانست کوچک ترین حرفی بزند. چشم هایش بیرون زده بود و فقط تقلا می کرد که خودش را از دست پیرمرد برهاند.

نگاه دوم: جعفر _ فرزند ارشد خانواده

جعفر به خواب شیرینی فرو رفته بود و توی خواب داشت به آینده اش فکر می کرد و در رؤیاهای جوانی سیر می کرد و کاخ آرزوهایش را بنا می نهاد که ناگهان با صدای «آی دزد، آی دزد» پدرش از خواب شیرین پرید. او هم مثل فتر از جا جست و بدون آنکه بداند قضیه از چه قرار است، به دنبال

درست یک شب، قبل از آنکه حادثهٔ اصلی قصه اتفاق بیفتد، نصفه های شب بود که دزد رندی وارد خانهٔ مش عبدالله شد و چون اهل خانه را در خواب ناز دید، پاورچین پاورچین، سر وقت شلوار مش عبدالله رفت. شلوار از میخ بزرگی که روی دیوار کوبیده شده بود، آویزان بود. دزد در حالی که شش دانگ حواسش به خروپف پیرمرد _ مش عبدالله _ بود، دستش را توی جیب شلوار کرد. خیال دزد از طرف جعفر و اسدالله راحت بود؛ چون می دانست که آنها جوان هستند و خوابشان سنگین است و دارند هفت پادشاه را در خواب می بینند، اما پیرمردها، خیلی زود از خواب می پرند. دزد، محتویات جیب شلوار مش عبدالله را خالی کرد و خواست فرار کند که دید یک رادیوی ترانزیستوری بالای سر پیرمرد است. آهسته خم شد و رادیو را برداشت، اما تا خواست راه بیفتد، فریاد پیرمرد به هوا رفت که:

_ آی دزد!

دزد بیچاره، موقع برداشتن رادیو، ندیده بود که گوشی رادیو در گوش پیرمرد بوده، وقتی او رادیو را برداشته بود، گوشی از گوش پیرمرد در آمده بود و ...

دزد رند _ که حالا دیگر چندان هم رند نبود _ چنان دست پاچه شده بود که رادیو را پرت کرده بود وسط اتاق و پول هایی را هم که از جیب مش عبدالله کش رفته بود، ریخته بود جلوی پیرمرد، دو پا داشت، دو پا هم قرض گرفته بود و الفرار! البته در واقع آن دزد روی هم رفته دزد زرنگی بود که گیر



طرح داستانی

ناصر نادری

اشاره

در شماره پیشین گفتیم: برای نوشتن داستان، باید ایده داستانی داشته باشیم. در حقیقت، این ایده‌ها، انگیزه نوشتن داستان می‌شود. ایده‌های داستانی یا انگیزه‌های نوشتن داستان به شکل‌های زیر است.

— می‌تواند یک فکر باشد؛ یعنی نویسنده بخواهد فکری یا مفهومی را بیان کند و براساس آن داستان بنویسد؛ برای مثال این فکر که مادران، چشمه جوشان مهربانی‌اند.

— می‌تواند یک تصویر باشد؛ یعنی نویسنده، تصویری را ببیند و بخواهد بر اثر آن داستانی بنویسد. برای نمونه، تصویر مادری روستایی که کودکش را در آغوش گرفته است و در جاده‌ای کوهستانی، به تنهایی راه می‌رود.

— می‌تواند یک حس باشد؛ یعنی نویسنده، نه براساس یک فکر یا یک تصویر، بلکه به دلیل حسی که پیدا می‌کند، داستان می‌نویسد. برای مثال، احساس می‌کند پرنده‌ای است و در متن آبی آسمان پرواز می‌کند. همین حس درونی، در او انگیزه نوشتن داستان و خلق ایده داستانی می‌شود.

در این شماره، با ویژگی‌های ایده داستانی و طرح داستانی آشنا می‌شوید.

داستان نویسی مثل دوچرخه سواری است

گفته‌اند داستان نویسی مثل دوچرخه سواری است. باید آن را آموخت و تجربه کرد. باید زمین خورد و بلند شد و باز هم تلاش کرد. اما کافی است آدم، دوچرخه سواری یاد بگیرد، احساس می‌کند چه قدر آسان و راحت است!

گفتیم که برای نوشتن داستان باید ایده داستانی داشته باشیم. دقت کنید وقتی با دوستان خود نشست‌اید، اگر کسی بخواهد ماجرا یا حادثه‌ای را تعریف کند، معمولاً حادثه‌ای را انتخاب می‌کند که جذاب (دارای کشش) و بر خلاف روال عادی زندگی باشد و نوعی درگیری و آشفتگی و گره در آن

پدرش دويد. فاصله بين رختخواب او تا وسط حياط شايد ده متر هم نـمی‌شد، اما او در همين فاصله کوتاه چه فـكرها كه نـکرد و چه خيال‌ها كه از سرش نـگـذشت:

— بيچاره شديم، بالاخره آن روزی كه در انتظارش بوديم، فرا رسيد و پدرم زد به سرش و ديوانه شد!

— بدبخت شديم! اين اواخر معلوم بود كه حر كات و رفتارش غيرطبيعی است، بدبخت شديم، بيچاره شديم!

— خدايا خودت به حق پنج تن، پدرم را شفا بده!

جعفر همين طور فكر می‌کرد كه ناگهان چشمش به پدرش افتاد كه توی حياط كنار حوض گلوی يکی را گرفته بود و داشت خفه‌اش می‌کرد و مرتب فریاد می‌زد:

— آي دزد لعنتی، بالاخره گيرت انداختم! خيال كـردی می‌توانی از دست من در بروی؟!

نگاه سوم: اسدالله _ فرزند وسطی خانواده

اسدالله توی خواب داشت فرمول‌های شیمی را حفظ می‌کرد. وقتی به H₂O رسید، احساس کرد كه خیلی تشنه‌اش شده است. توی خواب می‌دید كه در بیابانی گرم و سوزان به دنبال آب می‌دود، اما آبی نمی‌یابد. تا اينكه از شدت تشنگی از خواب بيدار شد. پدر و برادرش راحت خوابیده بودند، برای آنكه صدای پایش آنها را بيدار نـكند، پاورچین پاورچین، به طرف تاقچه رفت و لیوانی برداشت و آهسته از اتاق بیرون رفت. توی راه چشم‌هایش را بسته بود كه خوابش نـبرد. می‌خواست از شیر آب كنار حوض آب بریزد كه ناگهان صدای فریادی او را در جا میخكوب كرد. تا آمد به خودش بجنبد، دست‌های استخوانی پدرش به دور گردنش حلقه شد. او نمی‌توانست دلیل اين كار پدرش را بفهمد. از يك طرف فشار دست‌های پدر و از طرفی تشنگی شدید، گلوی او را خشك كرده بود و ديگر نفسش بالا نمی‌آمد. تنها كاری كه می‌توانست بـكند، اين بود كه دست و پا می‌زد و می‌كوشيد خودش را نجات دهد كه ناگهان ناچی از راه رسيد. او جعفر بود كه از بس هول شده بود، با شورت توی حياط دویده بود. جعفر دست پدرش را گرفت و به او التماس كرد كه اسدالله را رها كند. اما مش عبدالله می‌گفت: «غيرممکن است! اين دزد نانچيب را بايد خفه كنم!»

كم كم سرو كله صاحبخانه و مستأجرهای ديگر پيدایشان شد كه هر كدام پتویی و لحافی به خود پيچيده بودند. وقتی جعفر قضيه را برای آنها روشن كرد، آنها همگی فقط خنديدند.

مش عبدالله كه كم كم خواب از سرش پريده بود، متوجه اشتباه بزرگ خود شد، اما نزديك بود كه پسرش را خفه كند. او گلوی اسدالله را رها كرد و او را در آغوش گرفت و گريست.

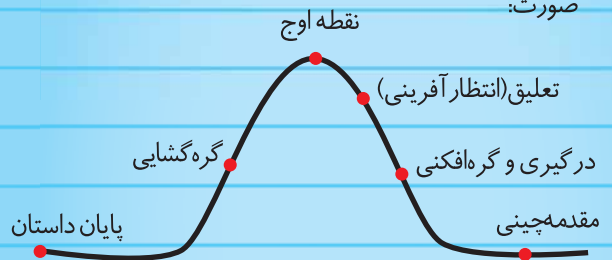
ویژگی‌های ایده‌داستانی

هر رخداد یا خبری را نمی‌توان ایده‌داستانی دانست. بلکه ایده‌داستانی باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

- حس کنجکاوی خواننده یا شنونده را قلقلک یا تحریک کند؛ یعنی خواننده یا شنونده دائم پرسد: «بعد چی؟»
- مثل یک جاده پر پیچ‌وخم باشد. مانند جاده تهران به چالوس؛ نه یک جاده صاف و ساده و خطی که حوصله آدم سر برد.
- وقایع و حوادث، واقعی، طبیعی و باور کردنی باشد. اگر نویسنده از تخیل هم استفاده می‌کند و حوادث داستان تخیلی یا فانتزی است، باید جوری روایت کند که خواننده یا شنونده باور کند.
- پایان ایده‌داستانی، منطقی و تأثیرگذار باشد نه ساختگی.

طرح داستانی

هر ایده جذاب داستانی باید در قالب یک «طرح داستانی» ارائه شود. هر طرح داستانی، تقریباً شبیه یک کوه است به این صورت:



یعنی داستان‌نویس، در ابتدا مقدمه‌چینی می‌کند و با ایجاد یک گره یا آشفتگی یا کشمکش یا درگیری حالت عدم تعادل به وجود می‌آورد. در این حالت، یک علامت سؤال بزرگ در ذهن خواننده یا شنونده به وجود می‌آید.

باشد. مثلاً

— امروز داشتم می‌آمدم، یک ماشین خورد به یک پیرمرد. پیرمرد سرش خورد به شیشه ماشین و مُرد. راننده می‌خواست فرار کند که گرفتنش!

— دیشب خواب بودم. یک دفعه صدای داد و هوار آمد. نگو دزد آمده‌بوده خانه همسایه‌مان.

— دیروز یکی آمد خواستگاری خواهرم. نگو داماد، دوست قدیمی داداشم در دبستان بوده که بعد از سال‌ها، همدیگر را دیدند.

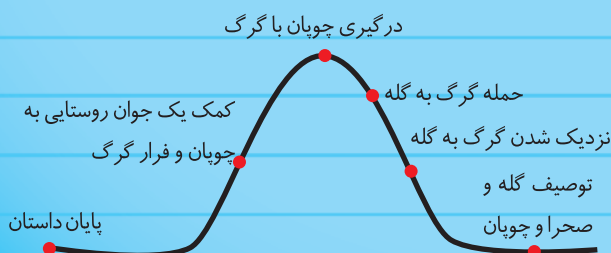
وقتی این حوادث و رخدادها نقل می‌شود، شنونده‌ها می‌پرسند: «خب، بعد چی شد؟»



برای مثال، در نظر بگیرید: چوپانی با گله‌اش در صحراست. ناگهان گرگی به گله حمله می‌کند. چوپان با گرگ درگیر می‌شود. در روایت این حادثه، نویسنده با توصیف چوپان و صحرا و گله، مقدمه‌چینی می‌کند. بعد با توصیف آمدن گرگ و حمله آن به گله، حالت درگیری و گره‌افکنی به وجود می‌آید. در این حالت، نوعی تعلیق (انتظار آفرینی) در خواننده یا شنونده پدید می‌آید. او دائم از خود می‌پرسد: «بعد چی می‌شود؟»

هنگامی که چوپان با گرگ، درگیر می‌شود، داستان به **نقطه اوج** خود می‌رسد.

ناگهان با شنیدن صدای «کمک کمک» چوپان، جوانی که سوار بر موتور از جاده کنار چمنزار می‌گذرد، به طرف گرگ حمله می‌کند. گرگ می‌گریزد و چوپان و گله نجات پیدا می‌کند. داستان در این حالت، به مرحله **گره‌گشایی** رسیده است.



نگاهی به داستان کوتاه «دزد»

در داستان دزد، مش عبدالله، شخصیت اصلی داستان، با دو حادثه دزدی درگیر می‌شود. در حادثه واقعی، دزد فرار می‌کند، ولی در دزدی بعدی — که دزدی خیالی است — فرزندش، اسدالله، را می‌خواهد خفه کند! این درگیری، موقعیت جذاب و طنزآمیزی را به وجود می‌آورد.



وکیلیم؟

تهمینه حدادی ●●●●●
عکس: رضا بهرامی ●●●●●

سال‌های قبل
می‌رفتیم سراغ
رشته‌های تحصیلی،
امسال با خودمان
گفتیم برویم سراغ
مشاغل... برویم و
بدانیم همه چیز، آن
درس‌هایی نیست که باید
بخوانیم... فکر کریم حتماً هر
شغلی خم‌وچم دارد و ما آنها را
نمی‌دانیم.

بعد فکر کردیم از کجا شروع کنیم؟
وکالت شغل جالبی بود و لازم بود؛
خیلی‌هایمان درباره این شغل جذاب بیشتر
بدانیم.
گفتیم چه کنیم و چه نکنیم که
مهدی‌حیدری به کمک ما آمد. او
فوق‌لیسانس حقوق خصوصی دارد.
حرف‌های او را که شنیدی، کنجکاوتر که
شدی، می‌شود به کانون وکلا سر زد.
می‌شود این اطلاعات را کامل‌تر کرد.

یک شغل سخت

همیشه سرشان شلوغ است. بیشتر صبح‌ها می‌روند دادگاه و تا سه و چهار
مشغول کار هستند، اما تازه کار جدی آنهایی که دفتر دارند از ساعت چهار
به بعد شروع می‌شود. آنها به دفترهایشان می‌روند و منتظر موکل‌ها می‌مانند،
پشت این میزهای شیک، در کنار کیف‌های شیکی که دستشان می‌گیرند
گاهی تا ده یازده شب در دفتر می‌مانند.
گاهی باید در هر ساعت شبانه‌روز آماده باشند گاهی باید ساعت‌های
متوالی از این کلانتری به آن دادگاه بروند. آن وقت است که شغل پول‌ساز
وکالت معنای سخت و واقعی این را پیدا می‌کند.





از دریافت مدرک تا پروانه کار

وکیل‌ها چند دسته‌اند. وکیل‌های دادگستری که مدرک تحصیلی می‌گیرند و بعد باید پروانه وکالت بگیرند. وکیل‌های مدنی که نیازی به تحصیل ندارند؛ برای مثال کسی به وکالت کسی کاری را انجام می‌دهد در دادگاه یا محضر. وکالت اتفاقی هم کسانی هستند که لیسانس حقوق دارند، اما پروانه وکالت ندارند. آنها فقط می‌توانند وکیل افراد درجه یک خانواده‌شان شوند، البته این کار هم به یک نامه قانونی احتیاج دارد.

وقتی تو مدرک و پروانه‌ات را گرفتی می‌توانی کار را شروع کنی. هر کسی خودش انتخاب می‌کند وکیل چه حوزه‌ای باشد. بعضی‌ها همه نوع پرونده‌ای را قبول می‌کنند. اما بعضی‌ها هم هستند که فقط وکیل پرونده‌هایی با یک موضوع می‌شوند. به نظر من این طوری بهتر است. آن وقت چند سال بعد تو متخصص یک حوزه می‌شوی و دیگران فقط به تو مراجعه می‌کنند.

هر کسی که لیسانس حقوق گرفت نمی‌تواند فوری وکیل شود. یک امتحان ورودی دیگر هم وجود دارد. تو می‌توانی در چند رشته آزمون بدهی. اولی آزمون قضاوت، دومی سردفتری، سومی وکالت. در آزمون هر کدام که قبول شوی به تو پروانه می‌دهند و تو با آن پروانه اجازه کار کردن داری.

آنچه شما ندیده‌اید

دیدن صحنه‌های وحشتناک گوشه‌ای از کار ماست. در دانشگاه می‌گویند باید بروی اتاق تشریح جسد. این کار را گروهی انجام می‌دهیم یا تکی. بعد باید بازندانی‌ها روبه‌رو شوی. این بخشی از شجاعت است. تو باید نترس باشی و دنبال حق بروی. اگر جلوی قاضی صدایت بلرزد آن وقت معلوم می‌شود به کار خودت مطمئن نیستی. اما بعدها می‌فهمی سختی کار چیز دیگری است. یکی اینکه نباید به کسی قول بدهی حتماً حق او را می‌گیری؛ چون او به تو اطمینان می‌کند و اگر نتوانی حق او را بگیري خیلی ناخوشایند است. مسئله دیگر استرس کار است. بعضی شب‌ها می‌شود که تا صبح نخوابی. حتی ممکن است به خاطر این استرس‌ها مریض هم شوی.



یک وکیل

دیگر چه چیزی بلد است

یک وکیل آرام آرام یک روان‌شناس خوب هم می‌شود. چطوری؟ خب، معلوم است ممکن است کسی به تو مراجعه کند و دروغ بگوید. همان‌طور که گفتم وکیل قرار است حق پایمال شده را بگیرد پس باید مطمئن شود که حق پایمال شده. پس در همان جلسه اول می‌فهمد کسی که به او مراجعه کرده همه چیز را نمی‌گوید یا ممکن است دروغ بگوید.

باید این ویژگی‌ها را داشته باشی:

- ۱- علاقه
- ۲- انگیزه
- ۳- شناخت
- ۴- خون‌سردی و حفظ آرامش
- ۵- شجاعت

شعارهای من در کار

آقای حیدری می‌گوید من شعاری در کارم ندارم اما یک خط قرمز بزرگ دارم: به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم که با پایمال کردن حق دیگران در پرونده‌ای پیروز شوم و از آن مهم‌تر اینکه من وکالت را یک شغل پولساز نمی‌دانم. این شغل را یک فرصت می‌بینم برای گرفتن حق دیگران و ایجاد عدالت و در کنار آن هم برایم مهم است که پیشرفت کنم.

حرف آخر

یک چیزی من را اذیت می‌کند.

چه چیزی؟

اینکه همه دوست دارند وکیل و پولدار شوند. کسی که می‌خواهد وکیل باشد اول باید به فکر این باشد که عدالت را برقرار کند.



۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

آبان ۱۳۹۳
۱۱ جوان
رشد

کام اصغر

نوشتم «پر»، کبوتر شد دوبیتی
نوشتم «لاله»، پرپر شد دوبیتی
نوشتم «آب» لب هایش ترک خورد
فدای کام اصغر شد دوبیتی

سقا

عموی مهربان شاید بیفتد
تمام آسمان شاید بیفتد
نباید می نوشتم «آب»، سقا
به یاد کودکان شاید بیفتد
سید حبیب نظاری

فاصله

قلب من
باغچه ای کوچک است
قلب تو
خانه پروانه و سنجاقک است
کاشکی
از دل تو تا دل من راه بود
فاصله کوتاه بود.

شاهین رهنما



شاعران جهان



شاعر، نقاش و نویسنده ارمنستانی، در سال ۱۹۵۲ در ایروان متولد شده است. از او تاکنون ۴۸ مجموعه شعر منتشر شده و جوایز ادبی معتبری را نیز از آن خود کرده است.

صداهها

داس، بی صدا ساقه گل را می زند
زنبور بی صدا می پرد
و صدایی اگر هست
صدای شیرۀ روان است
سیب
بی صدا بر زمین می افتد
و صدایی اگر هست
صدای علف است که از خواب پریده
انسان، بی صدا بر در روزها می کوبد
و صدا
تنها، صدای قلب اوست.

ادوارد میلیتونیان



جنگل

ایستاده ام
ایستاده ای
ایستاده ایم
جنگلیم؛
تن به صندلی شدن نداده ایم

غلامرضا بکتاش

پرسش

حسی ندارد دست هایش
رنگی ندارد چشم هایش
قلبی ندارد توی سینه
مانند سنگ است
با آنکه دنیايش قشنگ است
با آنکه خیلی ماجراجوست
یک پرسش ساده:
رایانه هم شد دوست؟

مریم رزاقی

زیر نور ماه

می رسد دوباره خندان
ماه مهربان آبان
می چکد از آسمانش
چکه چکه چکه باران

تک درخت خشک کوچه
برگ و بار اگر ندارد
قول داده ابر آبان
بی دریغ تر ببارد

چتر کوچکم دوباره
باز شد به شادمانی
می روم به خانه آنجا
مادر است و مهربانی

خانه گرم و پر امید است
شب، حیاط و بوی باران
چشم من به آسمان است
زیر نور ماه آبان

مهدی مرادی

لیزر

●●● مجید عمیق

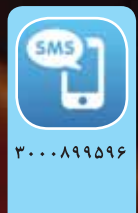
در جهان امروز از پرتو شگفت آور لیزر فراوان استفاده می شود. بیش از صد نوع لیزر وجود دارد که در ساخت انواع تجهیزات به کار می رود. از پرتوهای لیزر در برقراری ارتباطات تلفنی، وسایل صوتی تصویری، خواندن اطلاعات سی دی های رایانه ها، عمل های جراحی، معالجه پوسیدگی های دندان، بریدن و جوش دادن قطعات فلزی مقاوم، پروژه های مهندسی نظیر احداث پل ها، تونل ها و خطوط راه آهن، هدایت موشک ها و تهیه تصاویر سه بعدی و .. استفاده می شود. هر روز که می گذرد استفاده از لیزر ابعاد وسیع تری پیدا می کند.

لیزر چیست؟

نور سفید معمولی؛ مانند نور طبیعی خورشید یا نور یک لامپ ترکیبی از رنگ های مختلف است که هر کدام طول موج متفاوت دارند، اما پرتو لیزر فقط دارای یک رنگ است و همه طول موج های آن همسان است. رنگ نور لیزر بستگی به ماده تشکیل دهنده آن دارد که ماده فعال نامیده می شود؛ برای مثال رنگ پرتو لیزر یاقوت، قرمز است. وقتی امواج نور معمولی از منبع نور منتشر می شوند کم کم از هم فاصله می گیرند و محو می شوند، اما امواج لیزر پخش یا پراکنده نمی شوند بلکه به موازات یکدیگر حرکت می کنند. سه مشخصه لیزر یعنی رنگ، هم فاز بودن طول موج و شیوه انتشار، آن را به پرتوی نیرومند تبدیل کرده است.

لیزر چگونه کار می کند؟

لیزرها همانند یک چراغ قوه کار می کنند. درون دستگاه لیزر پرتوی از نور با افزودن انرژی به آن تقویت می شود؛ بنابراین پرتویی که خارج می شود به صورت تک موج و فوق العاده نیرومند است. یک پرتو لیزر از سه بخش ماده فعال، منبع انرژی و بازتابنده ها تشکیل شده است. پرتوهای لیزر را می توان با هر نوع منبع انرژی تقویت کرد؛ از جمله نور، الکتریسته، فعل و انفعالات شیمیایی، نیروی هسته ای یا حتی توسط یک لیزر دیگر.



لیزر و پزشکی

در جراحی‌های مدرن امروز به جای چاقوهای جراحی برای ایجاد برش در بافت‌ها و اندام‌ها از ابزارهای برش لیزری استفاده می‌شود؛ برای مثال در نوعی از چاقوی جراحی لیزری، ماده فعال گاز کربن دی‌اکسید است که ضمن برش دادن بافت مورد نظر گرمای آن نیز دهانه رگ‌های خونی را مسدود می‌کند و مانع خونریزی می‌شود. یا با تاباندن پرتو لیزر گزنون به استخوان این ماده مقاوم تبخیر می‌شود. می‌توان با این روش استخوان جمجمه را تا رسیدن به مغز سوراخ کرد. از لیزر آرگون هم می‌توان برای درمان تومورهای سرطانی استفاده کرد. همچنین از پرتو لیزر در جراحی‌های چشم استفاده می‌شود. از مته‌های لیزری هم در دندان‌پزشکی برای درمان پوسیدگی‌های دندان‌ها استفاده می‌شود.

لیزر در وسایل صوتی تصویری

پرتوهای لیزر اطلاعات ثبت شده بر روی یک سی‌دی را می‌خوانند. باریکه پرتو لیزر پس از عبور از یک منشور به کمک یک عدسی بر روی دیسک متمرکز می‌شود. سطح شفاف دیسک از میلیون‌ها حفره میکروسکوپی تشکیل شده است که به صورت رمزدار کنار هم قرار دارند و حاوی اطلاعات مربوط به یک برنامه کامپیوتری‌اند. پرتو لیزر از قسمت‌های صاف دیسک بازتابش می‌شود نه از بخش‌های حفره‌دار آن. پرتو بازتابش شده دوباره به قسمت منشور هدایت شده، پس از عبور از آن به حسگر نور می‌رسد و این حسگر پرتو را به علایم الکتریکی تبدیل می‌کند.



جعبه دانستنی‌های لیزر

— زیر یک میکروسکوپ با استفاده از پرتو لیزر که مانند یک انبرک عمل می‌کند می‌توان سلول‌ها و جانداران ریز میکروسکوپی را حرکت داد و مطالعه کرد.

— از پرتو لیزر برای تراز کردن آسمان‌خراش‌ها، پل‌ها و خطوط راه‌آهن استفاده می‌شود.

— برای کشف کانی‌های با ارزش مانند منابع نفت خام و الماس از پرتو لیزر استفاده می‌شود.

— خلق تصاویری سه بُعدی (هولوگرام) مثل تصویرهای سه بُعدی روی جلد مجلات و کتاب‌ها، ایجاد علایم امنیتی و شناسایی بر روی کارت‌های شناسایی و اعتباری به کمک پرتو لیزر امکان پذیر شده است.

— از پرتو لیزر در عملیات نظامی مثل موشک‌های هدایت شونده لیزری و نابود کردن اهداف دشمن نظیر پل‌ها و استحکامات نظامی استفاده می‌شود.

لیزر و صنعت

دانشمندان مدام در حال تولید فلزات مقاوم هستند که بریدن، صاف کردن و صیقل دادن آنها بسیار مشکل است. یک پرتو لیزر متحرک می‌تواند مواد مختلف، نظیر فولاد را با گرمای فوق‌العاده‌اش ذوب کند و آن را بسوزاند. از آنجایی که پرتو لیزر مانند اره لبه ندارد در نتیجه محل بریدگی صاف است.

ریز لیزرها

از ریز لیزرها برای ایجاد سوراخ‌های بسیار ریز، تراشیدن سطوح نامرئی و ساخت یک ریز تراشه استفاده می‌شود. پرتو لیزر هزاران بار باریک‌تر از تارموی انسان است که بر روی یک تراشه می‌تابد و بازتابش می‌شود، پرتو سطح این ماده را می‌تراشد و نقشی از میلیون‌ها مدار بسیار کوچک میکروسکوپی را در آن به وجود می‌آورد. در سایه پرتو لیزر گسترش فناوری ساخت تجهیزات بسیار کوچک تا آنجا پیش رفته که می‌توان تجهیزاتی را ساخت که حتی کوچک‌تر از یک تراشه‌اند.



دورنمای آینده

تأسیس کارخانه روی یک میز

تحریر

در آینده‌ای نه چندان دور کارخانه‌هایی ساخته خواهند شد که روی میز جای می‌گیرند و شما می‌توانید یک ماده خام چند منظوره را توی یک ماشین قرار دهید. آن وقت لیزرها قادر خواهند بود آن را ببرند، قالب‌ریزی کنند، شکل بدهند و به ده‌ها بخش مختلف متصل کنند.



فك التمساح

عادل اشكوبوس
تصوير: سام سلماسي

ابتسامات



فك التمساح:

إن فك التمساح قوي إلى درجة أنه يكسر العظام بسهولة. ولكن هذه القوة عندما يُريد إغلاق فمه فقط. العضلات التي تفتح فك التمساح فهي ضعيفة جداً إلى درجة أنه يمكن إبقاء فمه مغلقاً بيد واحدة ولكن من له الجرأة على ذلك؟



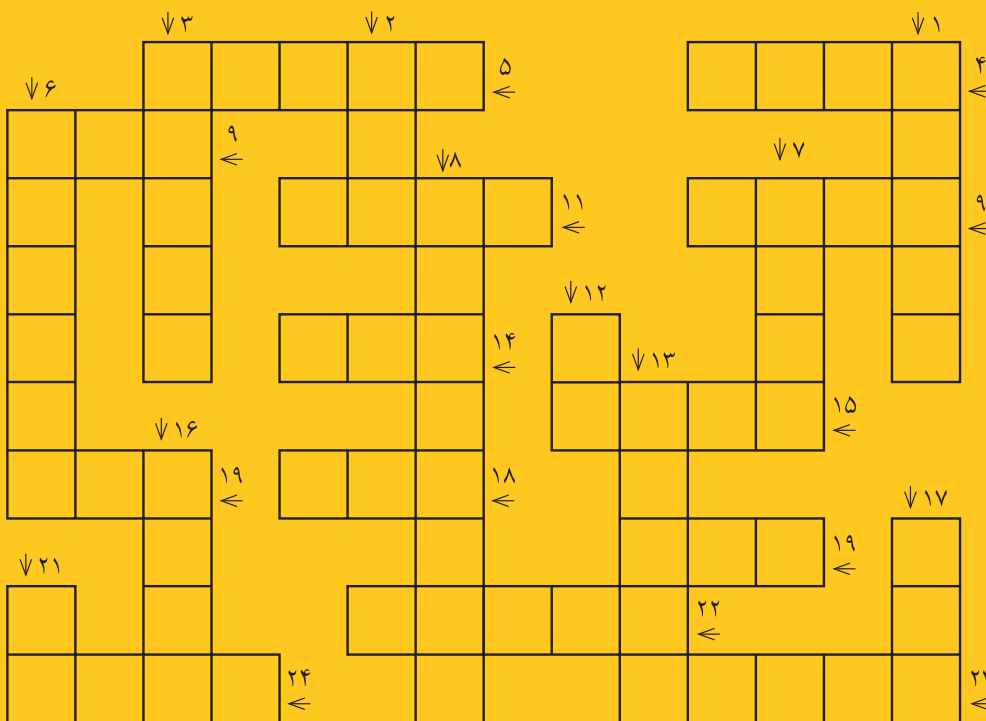
البخيل

قال الطفل لوالده متعجباً: «عجباً من والد صديقي! كم هو بخيل؟! أقام الدنيا عندما ابتلع صديقي درهماً.»

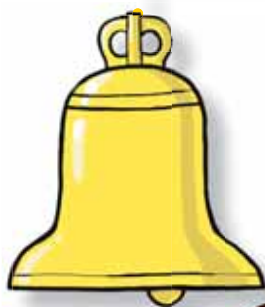


فرصة التكلّم

قالت الزوجة للطبيب: «زوجي يتكلّم و هو نائم في الليل. ماذا أفعل؟ أجاب الطبيب: «أعطيه فرصة ليتكلّم في النهار.»



١. كلید
٢. آقا
٣. موفق شدید
٤. آشکار
٥. زیان
٦. باغها
٧. زبان
٨. هفته قبل
٩. نزد
١٠. یاد گرفتن
١١. می توانم
١٢. متن
١٣. مادر
١٤. برای آنکه
١٥. متون
١٦. صندلی
١٧. پنهان کردن
١٨. آسان
١٩. انگار
٢٠. قرار داد
٢١. چیست
٢٢. داخل شدند
٢٣. سازمان
٢٤. همچنین



خندزندگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفحات: مهدی صادقی

دانش آموزان مدرسه‌ای در یک سفر تفریحی، به صورت تصادفی یک مومیایی ۷ هزارساله کشف کردند.



کامبیز کیست؟

کامبیز نوجوانی است شبیه نوجوانی‌های همه دانشمندان بزرگ که عینک بزرگی به چشم می‌زند. دوستانش در یارکشی بازی فوتبال در زنگ ورزش، تمت هیچ شرایطی او را نمی‌کشند، بالاترین نمره‌ای که در عمرش گرفته ۱۴/۷۵ است، عرس پلو دوست ندارد و به انعام دقیق آزمایش‌های کتاب علوم در خانه علاقه زیادی دارد. این شما و این آزمایش امروز کامبیز!



علی زراندوز

آزمایشگاه کامبیز!



آزمایش کتاب علوم؛

با استفاده از ساعت یا زمان‌سنج، میانگین ضربان قلب هر یک از اعضای خانواده خود را اندازه‌گیری کنید؛ یعنی تعداد ضربان‌ها را در یک دقیقه بشمارید. این کار را برای هر نفر سه بار تکرار کنید و میانگین آن‌را به دست بیاورید و به صورت نمودار ستونی نشان دهید.

مشاهدات کامبیز:

روز اول:

روز دوم:

امروز آزمایش را روی مامان اجرا کردم و ضربان قلبش را در سه حالت اندازه گرفتم که این نتایج به دست آمد:

الف - موقع اعلام نرخ طلا از شبکه خبر؛ پناهه بار در دقیقه (چون مامان دیروز طلا خریده بود و امروز نرخ طلا ارزان شد!)

ب- موقع دیدن نمره ریاضی من؛ ۱۱۵ بار در دقیقه (با توجه به این نتیجه و خطر بروز حمله قلبی، نمره‌های درس‌های دیگر را به مامان نشان ندادم!)

ج- هنگام مشاهده قیافه من و لباس‌های پاره‌ام بعد از دعوا با سیاوش، هم‌کلاسی و همسایه‌مان؛ ۱۲۰ بار در دقیقه!

امروز یک بازی موع فوتبال پفش می‌شد و بابا داشت پای تلویزیون حرص و جوش می‌خورد و تیم مورد علاقه‌اش را در مواقع حمله تشویق می‌کرد و در مواقع دفاع و لمظاتی که نزدیک بود گل بفورند، حرف‌هایی می‌زد که مامان از توی آشپزخانه می‌آمد بیرون و به بابا چشم غره می‌رفت و می‌گفت: «بچه نشسته، مرد، خیالت بکش!» اما میانگین ضربان قلب بابا در حالت‌های مختلف:

الف- تیم بابا گل زد؛ هشتاد بار در دقیقه!

ب- تیم بابا گل خورد؛ نود بار در دقیقه!

ج- بابا یک حرفی به داور زد که بعدش مامان به او چشم غره رفت؛ ۱۱۰ بار در دقیقه!

د- عادل فردوسی‌پور گفت: «چه گل نزنن! شده این بازیکن» (منظورش بازیکن نوک حمله تیم بابا این‌ها بود!)؛ ۱۱۲ بار در دقیقه!

روز سوم:

آفرین روز آزمایش، خودم را موضوع آزمایش قرار دادم و در حالت‌های زیر، ضربان قلبم را ثبت کردم:

الف- هنگام رد و بدل کردن سی دی بازی need for speed با سیاوش سرکلاس و لو رفتن این مبارله پایاپای؛ هفتاد بار در دقیقه!

ب- وقتی زنگ ورزش، موقع بازی فوتبال، روی پسر آقای ناظم به صورت تکل از پشت (آن هم به صورت چفت پا!) فضا کردم؛ ۹۵ بار در دقیقه!

ج- وقتی رفتم دو تا نان سنگک برشته و دو رو کنجری گرفتم و آوردم توی سفره گذاشتم و بابا با دیدن این صحنه یواشکی به مامان گفت: «بچه‌ام درگاه مرد شده، کم کم باید براش آستین بالا بزنیم... این پیرهنش از اول هم که براش خریدیم، آستینش خیلی بلند بود!» تا قبل از شنیدن جمله آخر بابا؛ ۲۰۰ بار در دقیقه، بعد از شنیدن جمله آخر بابا؛ ۲۵ بار در دقیقه!



سرما خوردگی

مهدی فرج‌اللهی



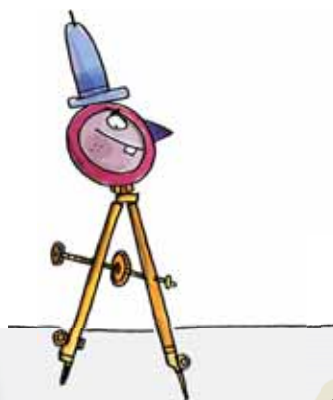
با نام و یاد خداوند متعال قلمم را در دست می‌گیرم و می‌نویسم. بر همگان واضح و مبهرن است که سرماخوردگی فوب نیست. سرماخوردگی جسم آدم را دچار خوردگی می‌کند و از آنجا که روح سالم در بدن سالم است سرماخوردگی از همان زخم‌هایی است که مثل خوره روح آدم را می‌خورد. آنفولانزا انواع مختلفی دارد که هر کدام را به افتخار حیوانی که باعث و بانی آن است به نام همان حیوان نام‌گذاری کرده‌اند. مثل آنفولانزای مرغی یا پرنرکان، آنفولانزای فوک، گاوی، شیری، پلنگی و ... که همگی باعث ملنگی و نافوشی‌مان می‌شود.

سرما را نفور تا سرما تو را نفورد. پس بهتر است همه ما مراقب باشیم؛ برای مثال دست‌ها را باید شست و جور دیگر باید زد. دست‌ها را باید شست تا میکروب‌ها از ما دست بکشند و جور دیگر دیدن باعث می‌شود تا در زمان لازم با سه شماره سنگر گرفت تا ترکش‌های عطسه «رکه عِدِرَن» به ما اصابت نکنند. همان‌گونه که می‌دانید رکه عِدِرَن مففف «دوستی که هنگام عطسه دستمال جلوی دهانش نمی‌گیرد» است.

فقط در صورتی که دکتر هستی آن هم دکتر طب، نه دکتر حقوق و برق و شیمی و فیزیک و ... می‌توانید نسخه خودتان را خودتان بپیچید و گرنه بگذارید داروفانه با هم‌دستی پزشک نسخه‌تان را پیچید مگر آنکه از جانتان خدای نکرده سیر شده باشید و بفواید خودتان را ببینانید.

نارفتنی عطسه کرد و فالمان ناچور شد دردم از یار است اما پیش دکتر می‌روم

این بود انشای من.



سید امیر سادات موسوی



شوخی‌های هندسی

۲۳۴۵/۳۴۵

۴۳۰۰/۶۷۱

۱- سؤال: اعداد روبه‌رو را گرد کنید؛

پاسخ:

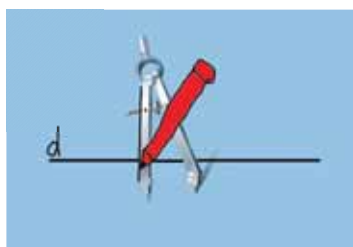


۲- سؤال: با استفاده از پرگار، قطی عمود بر خط d رسم کنید.

پاسخ:

پرگار را به صورت کاملاً عمود بر خط d قرار می‌دهیم و خط را رسم می‌کنیم.

نکته: برای این کار لازم است از پرگارهای صاف استفاده شود. به عنوان مثال پرگار زیر برای این کار مناسب نیست.



ساز

نیم‌ساز

۳- سؤال: نیم ساز چیست؟

پاسخ:

این مفهوم علمی را به صورت تصویری توضیح می‌دهیم:



من خنگول نیستم



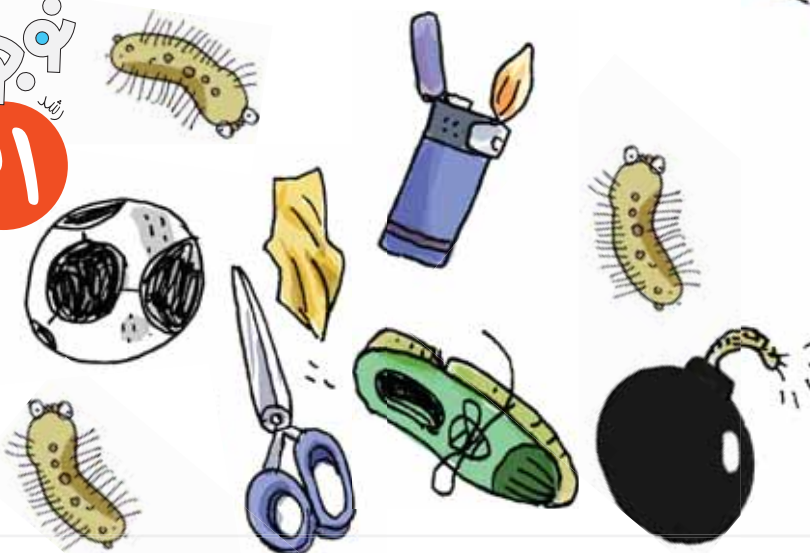
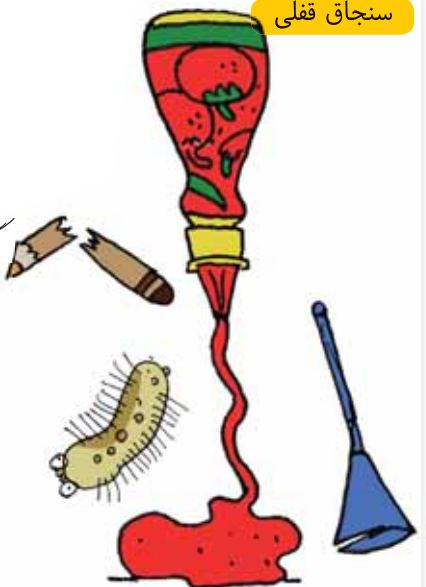
سنجاق قفلی

همراه با هر حق، مسئولیت‌ها و تکالیفی وجود دارد. یکی از مسئولیت‌های مهم من مراقبت از خودم است. من باید تلاش کنم استعدادهای خودم را بشناسم و آنها را شکوفا کنم؛ برای مثال آقای معلم به من می‌گوید تو در نابود کردن کلاس استعداد داری، باید به من امکان آوردن بولدر را به کلاس بدهند تا استعدادم شکوفا شود و کلاس را طوری که می‌خواهم نابود کنم یا آقای ناظم می‌گوید تو استعداد عجیبی در تولید صداهای کوش‌فراش داری. باید به من اجازه بدهند تا بوق و شیپور به مدرسه بیاورم و مسئولیت را در تولید صداهای کوش‌فراش انجام دهم.

من نسبت به پدر و مادرم مسئول هستم و باید به نصیحت‌هایشان گوش کنم. پدر و مادر مرا نصیحت می‌کنند که بچه آرام باش. وقتی آرام می‌نشینم، پدر و مادر می‌گویند: «بچه می‌خواهی چه آتیشی بسوزونی که ساکت شوی» و ما نمی‌دانیم با این مسئولیت سنگین چه کار کنیم.

در محل زندگی‌ام باید چوری رفتار کنم که همسایگان آزرده نشوند مثلاً وقتی با توپ شیشه‌فانۀ همسایه را شکستیم باید از همسایه عذرخواهی کنیم و اگر همسایه زیار عصبانی بود باید فرار کنیم تا همسایه در عصبانیت کاری نکند که بعد پشیمانی به بار بیاورد.

من نسبت به محیط زندگی خود مسئولم. من باید جلوی فشک‌شدن دریاچه ارومیه و منقرض‌شدن یوزپلنگ ایرانی را بگیرم. فقط نمی‌دانم چطور باید این کار را انجام بدهم، ولی قول می‌دهم حتی به قیمت کثیفی و بیماری آن‌قدر حمام نروم تا دریاچه ارومیه پر آب شود.

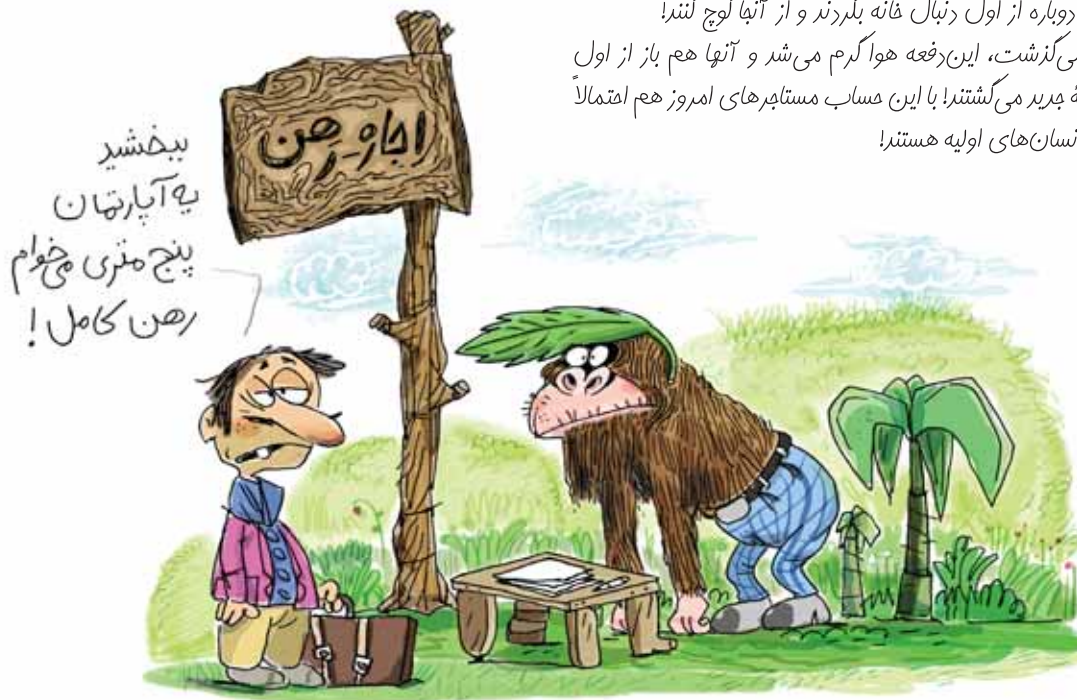




انسان‌های اولیه

تا حالا فکر کرده‌اید چرا به انسان‌های اولیه می‌گویند «انسان‌های اولیه» و چرا نمی‌گویند انسان‌های دومیه یا سومیه یا هر چی! چون آدم‌های امروز که نمی‌دانند آنها انسان‌های چندمیه بوده‌اند. آنها هم که خودشان نمی‌دانستند، تازه اگر می‌دانستند هم نمی‌توانستند به ما بگویند. به هر حال من فکر می‌کنم دلیل اینکه آنها را به این اسم صدا می‌کنند، این است که آنها کوچ‌نشین بوده‌اند؛ یعنی بندگان خدا تا جایی را برای زندگی پیدا می‌کردند و می‌آمرده‌اند به وضعیت مصله جریب و مناظر اطراف عادت کنند، بکوه هوا سرد می‌شد. انسان‌های اولیه هم مجبور می‌شدند دوباره از اول دنبال خانه بگردند و از آنها کوچ کنند!

کمی که می‌گذشت، این دفعه هوا گرم می‌شد و آنها هم باز از اول دنبال خانه جریب می‌گشتند! با این حساب مستاجرهای امروز هم احتمالاً از نسل انسان‌های اولیه هستند!



هارپی‌ها

شهرام شفیعی

افسانه‌های یونان باستان

شغل اصلی هارپی‌ها درست کردن کنسرو کوفته قلقلی بود. روی کنسرو نوشته شده بود: پایان تاریخ مصرف، سه روز قبل از تولید! هارپی‌ها اصرار داشتند با دست نشسته برای دیگران میوه پوست بکنند. یک بار آنها برای زئوس پرتقال پوست کردند. زئوس، پهلوان پهلوانان بعد از خوردن آن پرتقال، به شکل یک مارمولک زرد رنگ درآمد که دائم می‌گفت: «هوشنگ جون ... بچه رفته توی بالکن!»

هارپی‌ها، ارواح زشت و فبیثی بودند که هر دستشان یازده هزار انگشت داشت. به همین دلیل، اداره انگشت‌نگاری، همیشه از دست آنها در عذاب بود. هر هارپی، با یازده هزار انگشت هر دستش به همه چیز دست می‌زد. هر چیزی که هارپی‌ها به آن دست می‌زدند، برای همیشه گلیف و بدبو می‌شد. بنابراین، آنها در مغازه نانوايي، همه نان‌ها را با دست امتحان می‌کردند، اما هیچ نانی نمی‌خوردند. چون که غذایشان آتش و کرم مخصوص ترک پا بود.



گلدان

زیر نظر علیرضا لبش

نمکدان



دزدی
هالو، رفته بود دزدی، تفنگ را گذاشت پشت گردن یارو و گفت: «تکون بغوری با لکد می زنم توکمروت.»

غزل ربیعی / اصفهان

از فردا

دقت کردید رژیم آدم‌های چاق همیشه از فردا شروع می‌شود؟

ماترید سیف زاده / آذر شهر

ساعت

میفنون از زمین و زمان کله می‌کود که: «چه دنیای بدی شده، آدم نمی‌تونه به هیچکی اعتماد کنه. از صبح تا حالا از ده نفر ساعت پرسیدم هر کدوم یه چیز می‌کنن. نمی‌دونم حرف کی رو باور کنم؟»

نمیه میرانی / تهران

گلچین

مترسک

مترسک در باغ تنوعاست، او بهار را می‌بیند، تابستان را، پاییز را و زمستان را می‌بیند، اما در بهار نمی‌تواند با گنمشکان آواز بخواند، در تابستان نمی‌تواند بفرند، در پاییز نمی‌تواند در پاله‌های آب بپرد و در زمستان نمی‌تواند بلرزد! دهانش هیچ وقت فراتر از یک خط افقی نرفته است و خط عمودی بینی‌اش، انگار تمبل همان خط راست را هم ندارد و هر لحظه می‌فواهد فرود بیاید و آن را از وسط نصف کند. کت آبی کونه کشاورز، شل و ول روی دست‌های فشک و چوبی‌اش افتاده، انگار فیلی دوست دارد مرتبش کند، اما نمی‌تواند! کلاهش، کلاه پنج سالگی دختر کشاورز است و شالش متعلق به پسر بچه بازیکوشی است که هنگام کرم‌کرم به هوا به دستان چوبین و بی‌حرکت مترسک گیر کرده است.

لباس‌های مترسک پر از دیگران است، اما آرزوهایش، حرف‌هایش و آرمان‌هایش هنوز مال خودش است، هنوز اعتقاد دارد که روزی می‌تواند از این قالب چوبی بیرون بیاید و پرواز کند!

فاطمه صارمی راد



معلم سخت‌کوش

مسابقه
ضد زنگ

تعدادی دانش آموز در یکی از روستاهای نوشهر، به کمک خانم معلمشان در مدت سه ماه، دو هزار بیت حفظ کردند!



سه ماه بعد ...



ایمیل مجله برای شرکت در مسابقه
nojavan@roshdmag.ir

دیالوگ پیشنهادی شما از زبان این معلم سخت‌کوش چیست؟
از همین حالا بگوییم که ما به طنزآمیزترین و بانمک‌ترین جملها جایزه مخصوص ضد زنگی هم می‌دهیم.



Communication

Mohammad Ali Ghorbani

Illustrator: Sam Salmasi

Joke to Think

Q: What dog can jump higher than a building?
A: Any dog, buildings can't jump!



Quotes to Think

Albert Einstein

- Education is what remains after one has forgotten everything he learned in school.
- Paper is to write things down that we need to remember. Our brains are used to think.

Hidden sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =

Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the sentences

IT'STWENTYFIVEMINUTESPASTTWO. =

PLEASEHURRYUP. =

HAVEYOUAGLASSINYOURBAG? =

NO.IHAVEN'TAGLASSINMYBAG. =

Example2

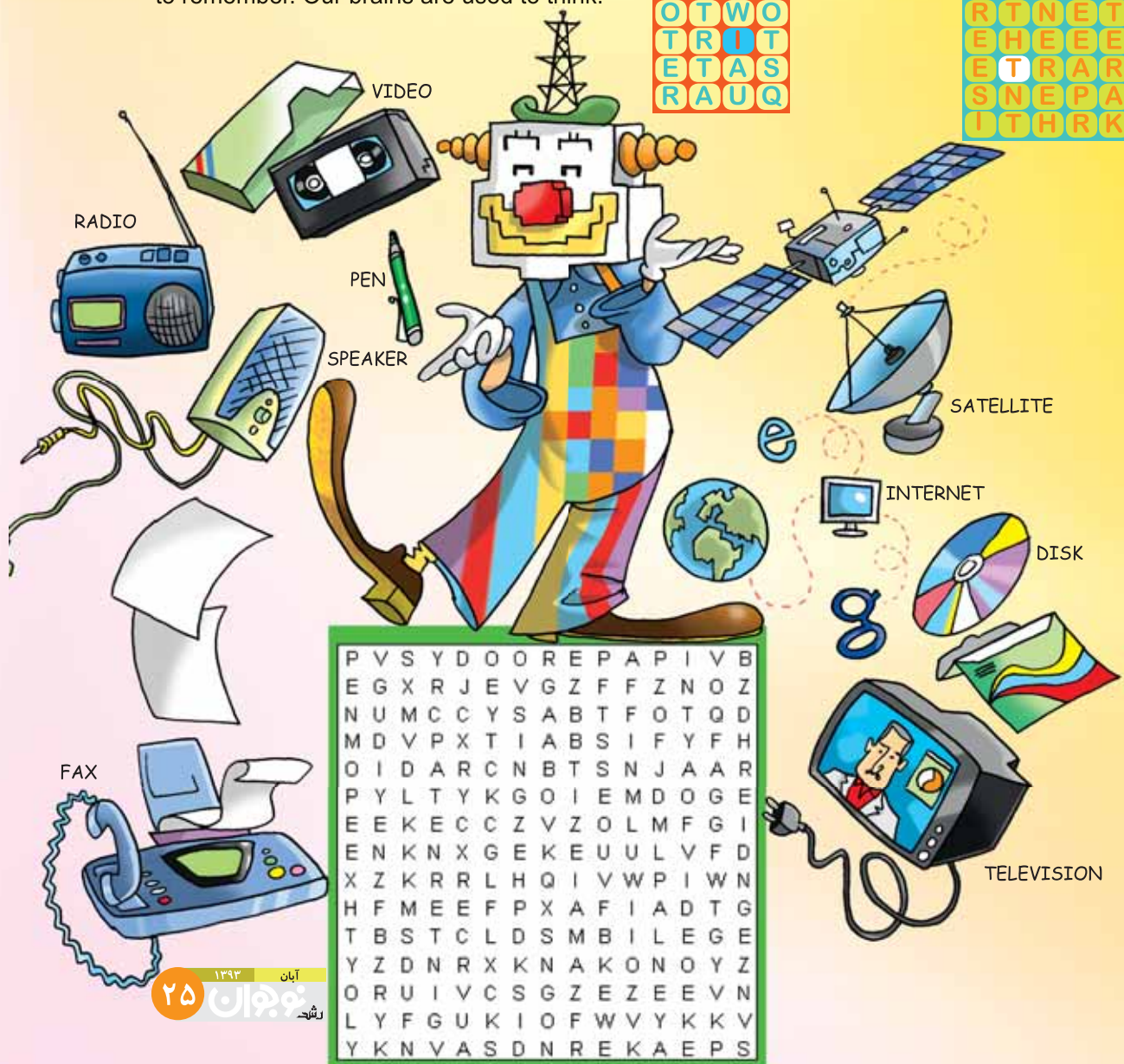
Now find the sentences

in following tables

below.



= It is a book.



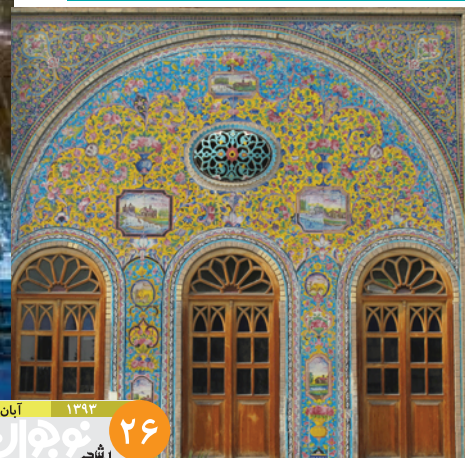
●●● ثمينه ظهيرالدين
●●● عكس: داوود زرین گام



از پربازدیدترین مکان‌های موزه و قدیمی‌ترین عمارت کاخ است. دیوارهای آن با آینه تزئین شده‌اند. زمان ساخت این بنا به کریم‌خان زند برمی‌گردد. تخت مرمری که وسط این بنا قرار دارد براساس داستان تخت حضرت سلیمان ساخته شده است.



بیشتر ما اتاق‌هایی با آینه‌کاری و چلچراغ را دوست داریم. این اتاق‌ها در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده‌اند.



عمارت بادگیر

در ضلع جنوبی کاخ، عمارت بادگیر قرار دارد. فتحعلی‌شاه دستور ساخت این بادگیر را داده است. این ساختمان تالاری بزرگ دارد و ستون‌ها و سقف آن با نقاشی و زرنگاری تزیین شده‌اند. کفپوش‌های معرق آن هم بسیار جذاب هستند.



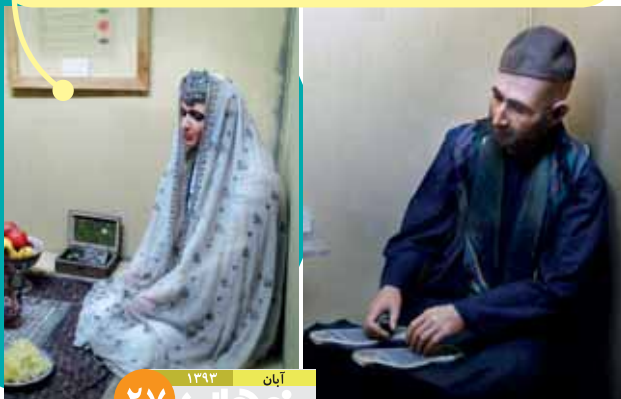
تالار تاج‌گذاری

سقف و دیوارهای این تالار گچ‌بری شده‌اند. کف تالار با کاشی پوشیده شده است و میزها و صندلی‌هایی زرین در وسط آن قرار دارند. این تالار در واقع ساخته شده بود که تبدیل به موزه شود. هدیه‌های سلطنتی، جواهرات و تابلوها در این تالار نگهداری و محافظت می‌شده است.



موزه مردم‌شناسی

از دیگر دیدنی‌های کاخ گلستان موزه مردم‌شناسی است. در این موزه که خیلی دیرتر از دیگر بناها تکمیل شده اشیاء و لوازم زندگی مردم شهرها، روستاها و اقوام مختلف ایران گردآوری شده است. در آن تندیس‌هایی از اقوام مختلف و با لباس‌های محلی قرار دارند.



نگارخانه

پرده‌های نقاشی شگفت‌انگیز که نشان دهنده هنر قهوه‌خانه‌ای هستند در تالاری به اسم تالار سلام قرار دارند. این تالار به دستور ناصرالدین شاه و به سبک معماری اروپایی ساخته شده است. ناصرالدین شاه بعد از سفر به اروپا طرح آن را داده بود.





●●● محمود پوروهاب
●●● تصویرگر: حسین آسیوند

ابوذر

کفش‌ها می‌ایستم. کفاش چرمی کلفت را با تیغه کارد چند تکه می‌کند، بعد نگاهی به من می‌اندازد.

— ارزان است آقا! از بهترین چرم‌ها درست شده. چیزی نمی‌گویم. یک لنگه را بر می‌دارم و خوب واری می‌کنم.

— مثل اینکه غربی!

— مسافرم. دو سه روز است که به این شهر آمده‌ام.

— در این شهر مهمان کیستی؟
هر جور شده باید از زبانش حرف بکشم، می‌خندم و می‌گویم:

— نکند تو هم مانند بقیه می‌ترسی که مهمان تازه پیامبران، محمد باشم؟

عرق صورتش را پاک می‌کند.

— زود باش از اینجا برو! درباره محمد (ص) هیچ نپرس، می‌خواهی من و خودت را به درد سر بیندازی!

— تو را با دشمن خدایان ما چه کار؟ به لات و هبل قسم، اگر بدانم تو از هواداران اوئی با همین شمشیر...

— ای غربیه! مواظب خودت باش. مگر نمی‌دانی اینجا همه با او دشمن‌اند:

در این دو روز از هر کسی که سراغ محمد (ص) را گرفته‌ام همین حرف‌ها را زده‌اند. یا با او دشمن‌اند، یا می‌ترسند درباره او سخنی بگویند. امروز سومین روزی است که به دنبال نشانی او هستم. تصمیم دارم امروز هر جور هست، نشانی او را پیدا کنم.

در بازار مکه شروع می‌کنم به قدم‌زدن. نگاهم را به هر سو می‌چرخانم. بازار کمی شلوغ است. نگاهم به چهره کفاشی می‌افتد. جوانی لاغر و خوش‌روست. جلو می‌روم، کنار دکان به تماشای

پس تو هم نام او را شنیده‌ای؟!

به خودم اجازه می‌دهم و جلوی مغازه‌اش روی چهار پایه‌ای

می‌نشینم

— راستی او کیست و چه می‌گوید؟

— محمد پیش از این در میان ما به راست‌گویی معروف بود. قریش به او لقب محمد امین داده بود، اما یک باره ادعا کرد که پیامبرم و از آسمان به من خبر می‌رسد. می‌گوید همهٔ خدایان را رها سازید و فقط به خدای یگانه رو بیاورید و حرف‌های عجیب دیگر. اگر بزرگ قریش «ابوطالب» از او حمایت نمی‌کرد شاید تاکنون به دست میکان کشته شده بود.

— چه گفتی؟ ابوطالب؟!

— آری، مگر او را می‌شناسی؟

— بله، همین دیشب مهمان او بودم.

— پس چطور نمی‌دانی که او عمو و حامی محمد است.

خوشحال از جا بر می‌خیزم. حال خودم را نمی‌فهمم. چه اتفاق عجیبی. در خانهٔ نزدیک‌ترین کسِ او بودم و خبر نداشتم. به یاد علی(ع) می‌افتم. همان نوجوان مهربان و دوست داشتنی، که دو شب پشت سر هم، وقتی مرا کنار کعبه غریب و بی‌پناه دید، به خانهٔ پدرش ابوطالب بُرد. می‌ترسیدم از آنها دربارهٔ محمد بپرسم. چون شنیده بودم قبیلهٔ قریش بزرگ‌ترین دشمنان او به حساب می‌آیند. فکر می‌کنم دیگر به آرزویم نزدیک شده‌ام. شب کم‌کم از راه می‌رسد. اولین ستاره در آسمان چشمک می‌زند. مثل دو شب پیش مقابل کعبه به انتظار می‌نشینم. آیا فرزند ابوطالب امشب نیز به زیارت خانهٔ خدا می‌آید؟ چند شتر از کنارم رد می‌شوند. صدای پای آنها با زمزمهٔ مردم درهم می‌آمیزد. چشم می‌چرخانم ناگاه علی را کنار کعبه می‌بینم. با خوشحالی از جا بلند می‌شوم و به سویی می‌روم. او نیز مرا می‌بیند و لبخند می‌زند.

— ای فرزند ابوطالب، در انتظار تو بودم. امشب نیز مرا پناه ده!

— بفرمایید! مهمان حبیب خداست.

هر دو آرام به طرف خانهٔ ابوطالب حرکت می‌کنیم. صبر می‌کنم وقتی به خانه رسیدیم از او دربارهٔ پیامبر بپرسم. مثل دو شب پیش، ابوطالب به گرمی از من استقبال می‌کند. علی بر سفرهٔ کوچک نان و ظرفی شیر می‌گذارد. لقمه‌ای می‌گیرم. علی با مهربانی نگاهم می‌کند. انگار چیزی بو برده باشد، می‌پرسد:

— نمی‌خواهی بگویی برای چه به این شهر آمده‌ای؟!

— شوق دیدار محمد مرا به اینجا کشانده. می‌گویند مدتی است که در مکه ادعای پیامبری می‌کند. می‌خواهم از نزدیک او را ببینم و بدانم آیا راست می‌گوید یا نه.

علی با تبسم می‌گوید:

— آری به خدا او پیامبر راستین است. هر چه می‌گوید حق است.

امشب را صبر کن فردا تو را به حضورش خواهم برد.

شب را با افکار گوناگون می‌خوابم. صبح علی بیدارم می‌کند.

آفتاب دمیده است. همراه او از خانه بیرون می‌زنم. از ترس جاسوسان با فاصله از هم حرکت می‌کنیم.

سرانجام علی کنار خانه‌ای می‌ایستد و کوبهٔ در را چند بار آهسته می‌کوبد. قلبم از شوق دیدار با پیامبر تندتند می‌زند. کسی در را آهسته باز می‌کند. خدیجه همسر پیامبر است با آن نگاه مهربان و متین. با دیدن علی لبخند می‌زند و ما را به درون دعوت می‌کند. به اتاقی داخل می‌شویم که پیامبر در آن حضور دارد. کسی کنار او نشسته که بعد می‌فهمم عموی او «عباس» است. سلام می‌کنیم. علی کنار عباس و من دم در روبه‌روی پیامبر می‌نشینم. پیامبر می‌پرسد: — تو کیستی؟

نگاهش می‌کنم. چهره‌ای مهتاب‌گون و نگاهی گیرا و زلال دارد.

— من ابوذر از قبیلهٔ غفارم. از رهگذری حکایت تو را شنیدم.

شوق دیدارت مرا به اینجا کشاند. سه روز است که در این شهرم و هر شب — اشاره به علی می‌کنم — او مرا به خانهٔ خود بُرد.

عباس از قبیله‌ام و از اینکه چه چیزی باعث شده تا به دیدار محمد بیایم، سؤال می‌کند. مثل اینکه از راه‌نزان قبیلهٔ غفار دل خوشی ندارد. در حالی که ما مشغول صحبت هستیم، پیامبر با تبسمی که بر صورتش نشسته، نگاهم می‌کند. احساس می‌کنم از دیدنم خوشحال است. نسیمی هستم که از بیابان وزیده‌ام. پیامبر اندکی از اسلام می‌گوید و بعد آیاتی از قرآن می‌خواند. هرگز در عمرم سخنانی چنین عمیق و زیبا شنیده‌ام. دوست دارم همین‌طور ساعت‌ها چشم به دهانش بدوزم و سخنان زیبایش را بشنوم. تمام بدنم داغ می‌شود. زیبایی چمن‌چمن، گل به گل بر دامنهٔ کوهستان ذهنم می‌روید. حالِ خوشی به من دست می‌دهد. طاقت نمی‌آورم، جلو می‌خزم. دست پیامبر را می‌فشارم و می‌گویم:

— گواهی می‌دهم خدایی جز خدای یکتا نیست و ...

پیامبر پیشانی‌ام را می‌بوسد. علی لبخند می‌زند. خدیجه را می‌بینم دم درگاه به ما نگاه می‌کند، قطره اشکی از گوشهٔ چشمش جاری‌ست. پیامبر در حالی که دست در دست من دارد، می‌گوید: — در مکه توقف نکن. به قبیله‌ات باز گرد و دعوت مرا به مردم آنجا برسان تا از طرف من به تو خبری برسد.

منابع

۱. ابوذر غفاری، نوشتهٔ ع الله یاری ۲. ابوذر غفاری، کمال سید ۳. شهید ریزه، محمد محمدی اشتیاردی ۴. مروج الذهب، ج اول، تألیف ابوالحسن علی ابن الحسین مسعودی، ترجمهٔ ابولقاسم پاینده

پمپ آب تقی الدین

سیدامیر سادات موسوی

تصویرگر: الهام محبوب



تقی الدین از منجمان و مخترعان معروف دوره اسلامی است. او در قرن دهم هجری در دمشق متولد شد. علاوه بر منجمی چندین کتاب درباره دستگاه‌هایی نوشت که خودش اختراع کرده بود. بعضی از این ابداعات و اختراعات در نوع خود بی‌نظیر هستند؛ برای مثال دستگاه کباب‌پزی اختراع کرده بود که با نیروی بخار هر چند لحظه یک بار سیخ‌های کباب را می‌چرخاند.

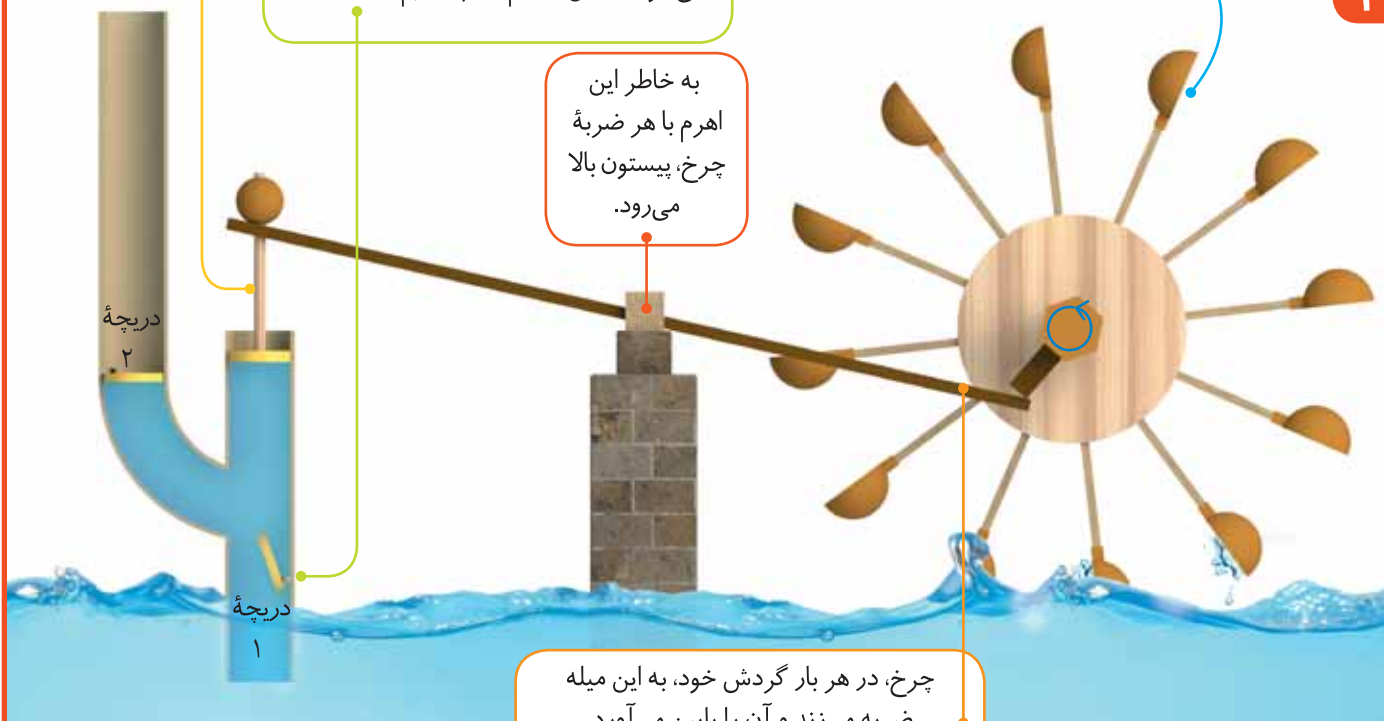
نحوه کار پمپ آب تقی الدین

این قاشق‌ها در مسیر رودخانه قرار می‌گیرند. حرکت رود آنها را به حرکت در می‌آورد و چرخ به گردش در می‌آید.

وقتی پیستون بالا می‌آید، دریچه اول به طرف بالا باز می‌شود و آب به داخل مکیده می‌شود، در این هنگام دریچه دوم بسته است.

به خاطر این اهرم با هر ضربه چرخ، پیستون بالا می‌رود.

چرخ، در هر بار گردش خود، به این میله ضربه می‌زند و آن را پایین می‌آورد.

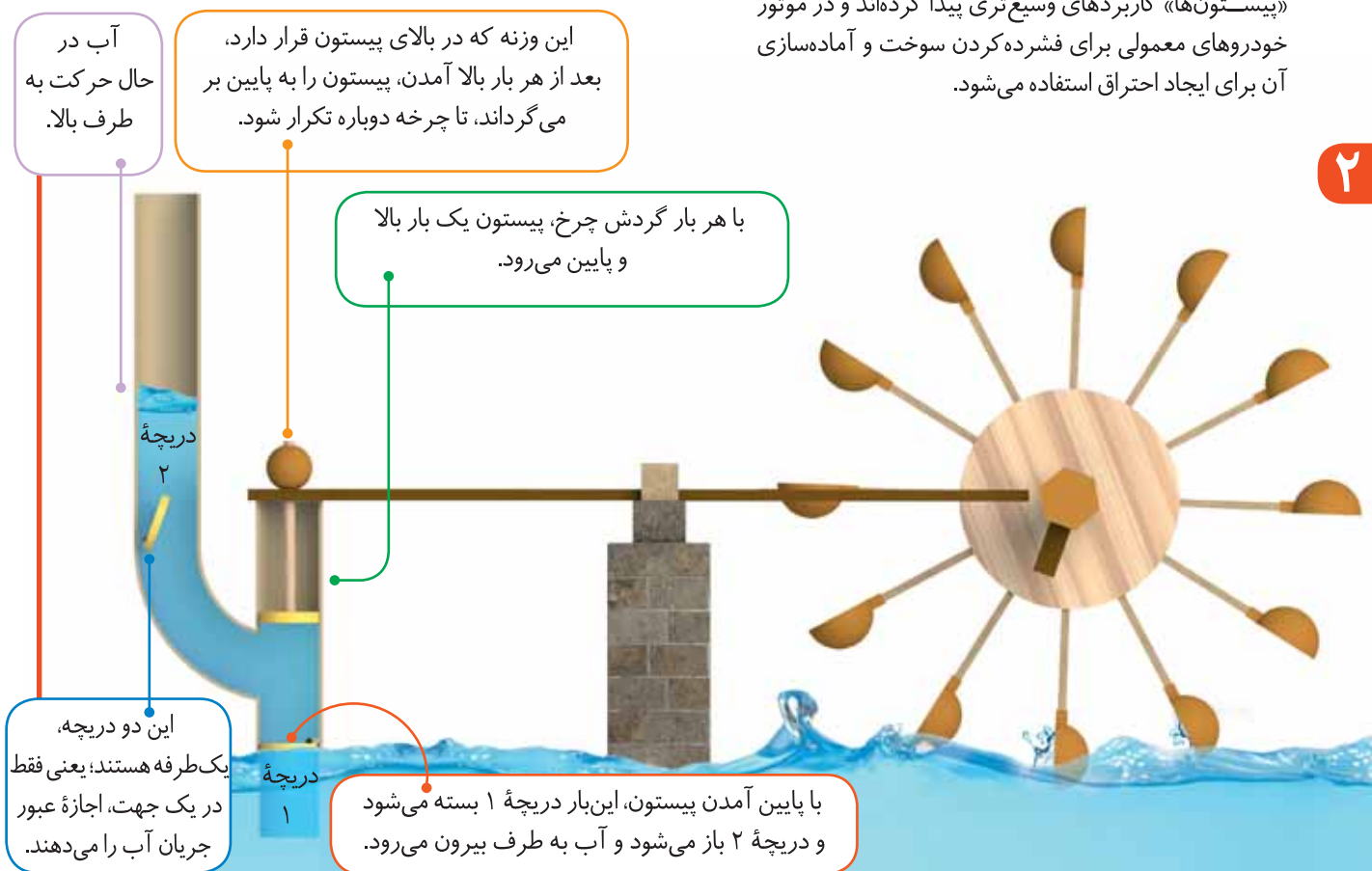




نمایی ساده از ماشینی که تقی‌الدین طراحی کرده است. این دستگاه از شش تلمبه تشکیل شده که با همدیگر کار می‌کنند و آب را به ارتفاع بالا پمپاژ می‌کنند. این دستگاه زمانی به کار می‌آید که خانه، مسجد یا بازار بالاتر از ارتفاع رودخانه قرار داشته باشد و جریان رودخانه بتواند چرخ‌های پمپ آبی را بچرخاند. به این ترتیب آب از سطح رودخانه به ارتفاع بالاتر پمپاژ می‌شود تا برای مصارف مختلف از آن استفاده شود.

سرگذشت ماشین‌ها

زندگی امروزی ما پر از ماشین‌ها و دستگاه‌های مختلف است. هیچ کدام از این ماشین‌ها یک روزه ساخته نشده‌اند، بلکه برای خود داستان و سرگذشتی دارند. برای مثال امروزه «پیستون‌ها» کاربردهای وسیع‌تری پیدا کرده‌اند و در موتور خودروهای معمولی برای فشرده کردن سوخت و آماده‌سازی آن برای ایجاد احتراق استفاده می‌شود.





● ● ● زهره کریمی
● ● ● عکس: هاتف همایی

چابهار بهشت گمشده

چابهار شهری بندری است که کمتر بین مردم ایران شناخته شده است. قدمتش به دوره هخامنشیان می‌رسد زیبایی‌های طبیعی و گردشگری بسیاری دارد و از کم‌نظیرترین مناطق گردشگری دنیا به حساب می‌آید. این بهشت گمشده در جنوب شرقی کشورمان واقع شده است؛ جایی که دریای عمان به اقیانوس هند متصل می‌شود. آب‌وهوای همیشه بهاری و معتدلش باعث شده به آن چابهار بگویند (چهار بهار). در تابستان از خنک‌ترین بندرهای جنوبی ایران است. دو اسکله بزرگ آن پهلو گرفتن کشتی‌های بزرگ اقیانوس پیما را ممکن می‌کند و از جمله مناطق آزاد تجاری کشور است. نزدیک‌ترین راه ارتباطی کشورهای محصور در خشکی قزاقستان، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان به آب‌های آزاد است. به دلیل موقعیت خاص و مهمی که دارد پایگاه دهم شکاری در اینجا مسقر است که وظیفه حفاظت از مرزهای هوایی و دریایی را به عهده دارد. از صنایع دستی آن می‌توان

گل‌فشان



از پدیده‌های طبیعی و جذابی است که فقط در سه نقطه از دنیا وجود دارد. مانند آتشفشان‌ها فوران می‌کند، اما به جای مواد مذاب، گل خاکستری از آنها بیرون می‌ریزد. از این گل در سفال‌گری و کوزه‌گری استفاده می‌شود و حتی جنبه درمانی و دارویی برای بیماران پوستی دارد.



رودخانهٔ باهوکلالت



پر آب‌ترین رود منطقه و مکانی برای زندگی تمساح ایرانی است. این تمساح پوزه کوتاه ایرانی (گان‌دو) از بازماندگان خزندگان است که حدود ۲۶۵ میلیون سال قبل زندگی می‌کردند. این تمساح‌ها ارزش ملی دارند.

سواحل صخره‌ای



در جنوب چابهار صخره‌های بزرگی وجود دارند که در اثر پیشروی آب دریا پدید آمده‌اند. برخورد موج‌ها با این صخره‌ها بسیار جالب و دیدنی است و انواعی از خرچنگ‌ها و لاک‌پشت‌ها را می‌توان در کنار این سواحل صخره‌ای دید.

به سوزن‌دوزی، سکه‌دوزی، حصیربافی و صنایع دستی دریایی اشاره کرد. ماهی و میگو مهم‌ترین غذای مردم چابهار است و انواع خوراک ماهی توسط آنها طبخ می‌شود. پخت نوعی غذای سنتی آنهاست که مخلوطی از برنج، ماش و سایر حبوبات به همراه روغن و ادویه است. در اینجا به اعیاد مذهبی به خصوص عید قربان و فطر اهمیت خاصی داده می‌شود. به طوری که سه روز به دید و بازدید و جشن و سرور می‌پردازند. لباس محلی مردانشان از پیراهن بلند و شلوار با یک دستار که به سر می‌بندند تشکیل شده و به رنگ سفید است، اما لباس زنان شامل پیراهن و شلوار سوزن‌دوزی شده است و زنان روبند به صورت خود دارند که برای محافظت از نور خورشید و غریبه‌هاست و چادرهای رنگی به سر می‌کنند که مورد توجه خانم‌های گردشگر است. بیشتر مردم چابهار از راه ماهیگیری گذران زندگی می‌کنند و صید و صیادی با زندگی مردمان بومی اینجا پیوند خورده است. برخی نیز به کشاورزی مشغول‌اند.

کوه‌های مریخی



در امتداد ساحل شمالی دریای عمان، فرسایش کوه‌های ماسه‌ای بر اثر عوامل طبیعی طرح‌های زیبایی پدید آورده است که به کوه‌های مینیاتوری هم معروف‌اند.

از دیگر مکان‌ها می‌توان به قلعه پرتغالی‌ها، اسکلهٔ ماهیگیری اشاره کرد. لاک‌پشت‌های سبز و درخت مکرزن نیز از جاذبه‌های گردشگری چابهار به حساب می‌آیند.

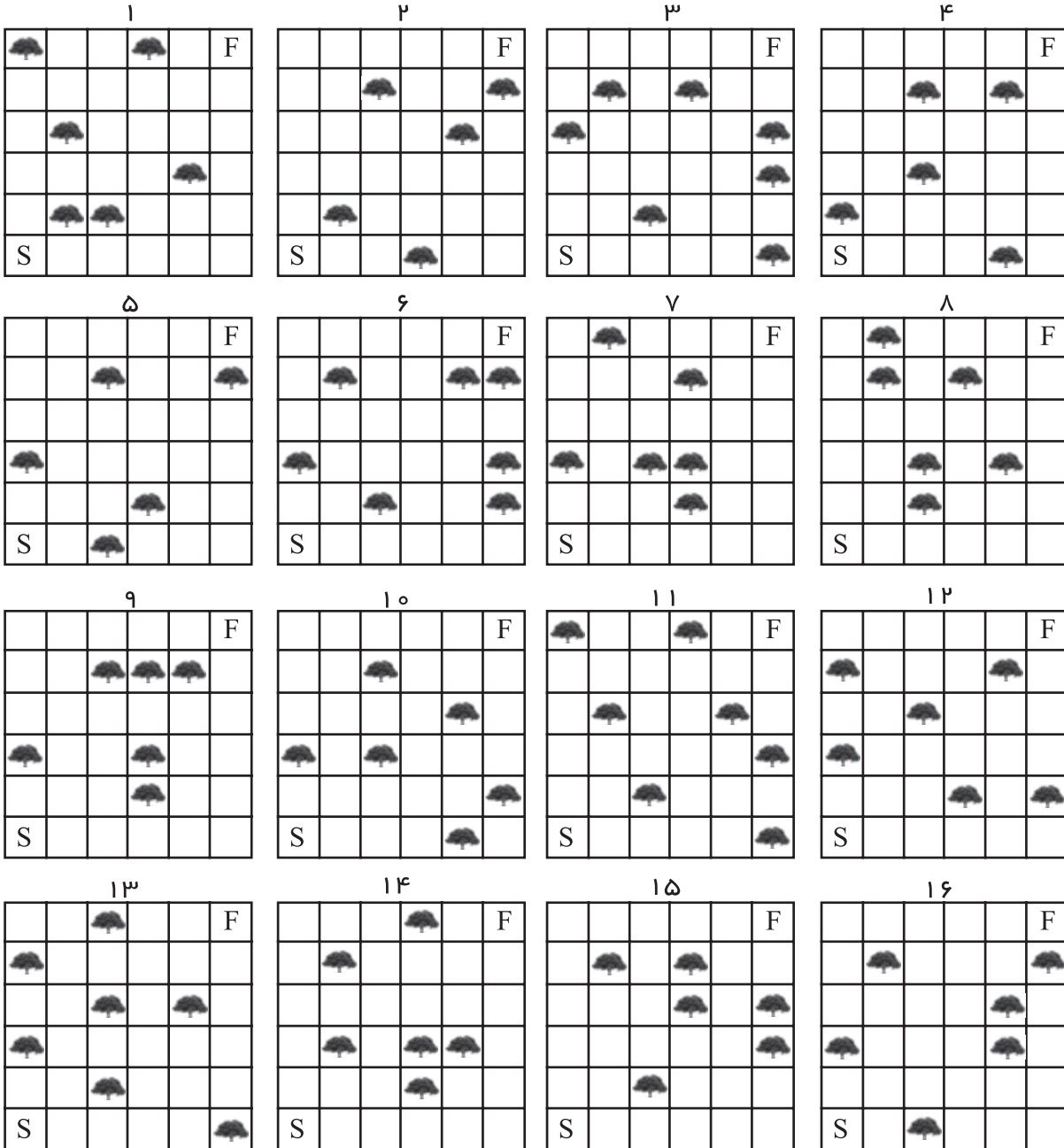


نروش ذهن

حمیدرضا زیارتی

۱

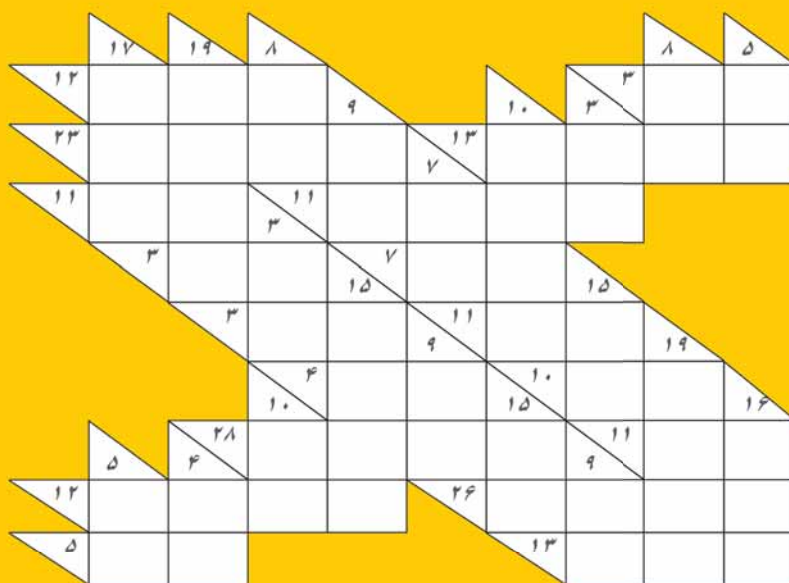
در هر معما، تمام درخت‌ها باید قطع شوند. درخت قطع شده علاوه بر محل خود یک خانه مجاور عمودی یا افقی را نیز اشغال می‌کند. شما باید طوری این کار را انجام دهید که فقط و فقط یک مسیر از S به F وجود داشته باشد در این مسیر نباید از یک مربع بیش از یک بار عبور کنید.



۲

اگر فقط یک گزینه درست باشد، آن گزینه کدام است؟
۱ یا ۲ ۲ یا ۳ هیچکدام

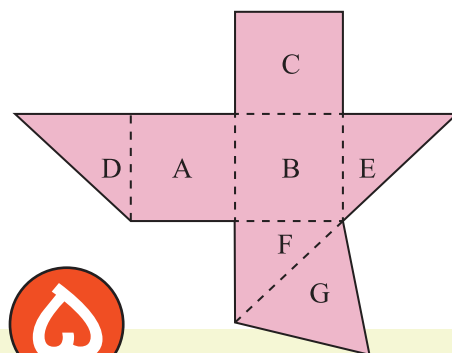
کاکورو یک بازی منطقی عددی ژاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. سال ۲۰۰۵ روزنامه انگلیسی گاردین کاکورو را به شکل کنونی و به طور فراگیر منتشر کرد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.



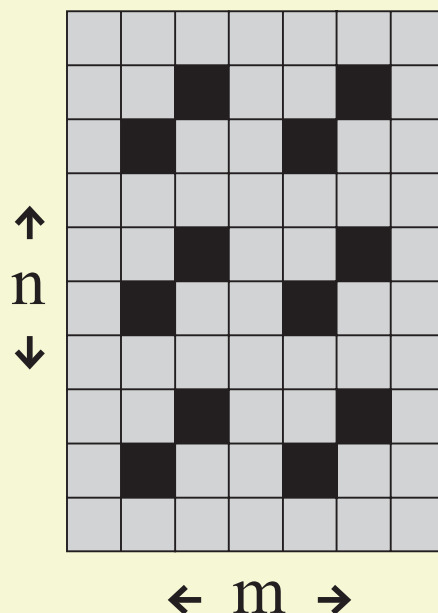
هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

۹۵ درصد وزن یک طالبی
پنج کیلوگرمی را آب تشکیل
می‌دهد. این طالبی را نصف کرده،
جلوی آفتاب قرار می‌دهیم. پس از چند
ساعت، ۷۵ درصد وزن طالبی را آب
تشکیل می‌دهد. وزن جدید طالبی چند
کیلوگرم است؟

در شکل زیر A و B و C، مربع‌هایی به ضلع a و مثلث‌های D و E و F قائم‌الزاویه متساوی‌الساقین و مثلث G متساوی‌الاضلاع است. با این شبکه می‌توان یک شکل ساخت. حجم شکل حاصل کدام است؟



کف یک سالن مربع شکل را که در هر ضلعش ۱۰۰ کاشی قرار دارد مطابق نقشه زیر رنگ کرده‌ایم. چند کاشی را باید به رنگ سبز درآوریم؟





مهدی زارعی

بولینگ

ورزش ۷۰۰ ساله

در ورزش بولینگ ورزشکار تلاش می‌کند با پرتاب توپی مخصوص، ده هدف را که به شکل مثلث در فاصله بیست متری او قرار گرفته‌اند، روی زمین بیندازد. هر چند چنین کاری با یک بار پرتاب کمتر اتفاق می‌افتد، اما هر چقدر دقت ورزشکار بیشتر باشد، می‌تواند با تعداد پرتاب کمتری، اهداف را بیندازد.

ابزارهای مورد استفاده

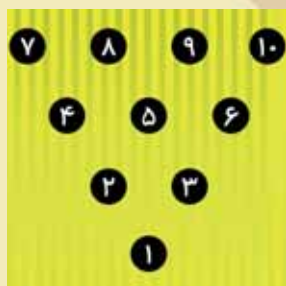


پین به هدف‌های بازی بولینگ گفته می‌شود که ارتفاع آن ۳۸ سانتی‌متر است و از چوب ساخته می‌شود. پین‌ها رویه‌ای پلاستیکی دارند. قسمت میانی پین‌ها عریض‌تر از سایر بخش‌ها یش است و قطر این بخش به ۱۱/۵ سانتی‌متر می‌رسد.

کفش بولینگ هم باید تخت چرمی داشته باشد. چرم باعث می‌شود اصطکاک با زمین بیشتر شده، امکان سر خوردن ورزشکار کاهش پیدا کند.

توپ بولینگ حداقل ۲/۷ و حداکثر ۷/۲ کیلوگرم است. روی این توپ سه سوراخ وجود دارد تا ورزشکار، انگشتان خود را در آن فرو برده، توپ را پرتاب کند.

نحوه قرار گرفتن پین‌ها



پین‌ها باید به صورت متساوی‌الاضلاع و در چهار ردیف چیده شوند. هر پین باید از مرکز پین کناری خود، سی سانتی‌متر فاصله داشته باشد. هر یک از پین‌ها نیز شماره مخصوص به خود را دارد. در نوک این مثلث متساوی‌الاضلاع، پین یک قرار می‌گیرد و در پشت آن، پین‌های دو و سه، در ردیف سوم پین‌های چهار، پنج و شش و در ردیف آخر پین‌های هفت، هشت، نه و ده قرار می‌گیرند. شماره‌ها به ترتیب از چپ به راست افزایش پیدا می‌کنند؛ یعنی پین هفت در سمت چپ قرار دارد، در کنار آن شماره هشت و سرانجام پین ده در سمت راست قرار می‌گیرد.

اولین قوانین

در سال ۱۸۱۸ کتابی با عنوان «به سوی هدف» در آمریکا درباره بولینگ چاپ شد. اولین قوانینی هم که در آن از ده هدف صحبت شده، مربوط به سال ۱۸۴۱ است.

استرایک و اسپیر

اگر بازیکن با اولین پرتاب، تمام ده پین را بیندازد، به این حرکت او «استرایک» گفته می‌شود، اما اگر چند پین باقی بماند و آنها در دومین پرتاب روی زمین بیفتند، از واژه «اسپیر» استفاده می‌شود.

بولینگ باستانی

حدود هشتاد سال قبل، چند باستان‌شناس درون مقبره هفت هزار ساله‌ای، وسایلی شبیه به توپ و پین بولینگ یافتند. این وسایل عبارت بودند از سنگی کروی شکل و نه سنگ گنبدی شکل. بعدها در آلمان و دانمارک هم، آثاری قدیمی مربوط به مسابقاتی شبیه به بولینگ دیده شد.

یک توصیه برای آغاز همه ورزش‌ها

به نظر شما تا چه اندازه می‌توان در تمرین و مسابقه به بدن فشار آورد؟ برای مثال اگر قرار باشد شما بین دو دوندۀ زیر، یک نفر را انتخاب کنید، تمرین کدام یک را بهتر می‌دانید؟ دوندۀ‌ای که یک روز سه کیلومتر دویده و روز دوم ندویده یا دوندۀ‌ای که هر روز یک کیلومتر دویده است؟ شاید بگویید نفر اول مسافت بیشتری را دویده است، اما نباید اشتباه کرد! عضلات انسان نیز مثل یک انسان عاقل، شرایط را درک می‌کنند و اگر به آنها تمرین مداوم بدهید، کاملاً این شرایط را می‌پذیرند و هر روز قوی‌تر از قبل می‌شوند، اما اگر تمرینات خود را به صورت نامنظم انجام دهید، سریع این شرایط را درک کرده و از رشد منظم، سر باز می‌زنند. به همین دلیل است که اگر تمرین منظمی نداشته باشید، پس از روز استراحت خود، حس می‌کنید که چقدر تمرین کردن برایتان دشوار شده است؛ در حالی که در ظاهر به دلیل استراحت باید توان بیشتری داشته باشید.

به یاد داشته باشید در هر ورزشی تمرینات خود را منظم انجام دهید، حتی برنامه استراحت خود را نیز به صورت کاملاً منظم تنظیم کنید. اگر چنین کاری را با دقت انجام دهید، به مرور متوجه می‌شوید که عضلات و اندام‌های شما نیز با این شرایط تطبیق یافته‌اند و روز به روز بهتر می‌شوند. این کار، قدم اول شما برای پیشرفت در تمامی ورزش‌هاست.

بولینگ در ده نوبت برگزار می‌شود. این نوبت‌ها را «فریم» می‌نامند و در هر فریم، بازیکن دو پرتاب برای انداختن تمام پین‌ها دارد.

مدت
مسابقه

محل برگزاری مسابقه

بولینگ در مسیری باریک با عنوان «لاین» برگزار می‌شود. پهنای لاین ۱۰۷ سانتی متر است. طول آن نیز به سه بخش تقسیم می‌شود. طول محلی که بازیکنان در آن قرار می‌گیرند ۴/۵ متر است. ورزشکار می‌تواند از انتهای این بخش به سمت جلو آمده و توپ را پرتاب کند. «لاین بازی» هم محلی است که توپ باید در آن بخش رها شود و اگر بازیکن وارد این بخش شود، خطا کرده است. طول لاین بازی ۱۸/۲۹ متر است. انتهای این بخش، محل قرار گرفتن پین‌هاست.

این فدراسیون با علامت اختصاری FIQ شناخته می‌شود که علامت اختصاری عبارت فرانسوی Fédération Internationale des Quilleurs است. معنای این عبارت «فدراسیون بین‌المللی بولینگ‌بازان» است که سال ۱۹۵۲ تأسیس شده است و در حال حاضر صد میلیون بولینگ باز عضو این فدراسیون هستند.

فدراسیون
جهانی بولینگ

بولینگ در ایران

اولین باشگاه بولینگ ایران در سال ۱۳۴۳ با نام «باشگاه بولینگ تهران» شروع به کار کرد. دو سال بعد، «بولینگ عبده» افتتاح شد که از اولین باشگاه‌های بولینگ آسیا بود و بیست لاین بولینگ داشت. سال ۱۳۴۸ ایران به عضویت فدراسیون بین‌المللی بولینگ پذیرفته شد و شش سال بعد (۱۹۷۴) اولین افتخار بولینگ ایران به دست آمد و کامبیز کیانی به مقام سوم جهان دست یافت. در سال ۱۳۵۵ نیز بولینگ عبده میزبان مسابقات جهانی این رشته شد. در حال حاضر بولینگ زیر مجموعه فدراسیون «بولینگ و بیلارد ایران» است و مسابقات بولینگ با نظارت این فدراسیون انجام می‌شود.



نوشته سپیده فتحی ●●●
عکس: علی خوش جام ●●●

گل سر

تا حالا به این فکر کردی که خیلی از چیزهای مورد نیازمان را می‌توانیم خودمان درست کنیم؟ برای این کار کافی است اطرافت را خوب ببینی و چیزهایی را پیدا کنی که خودت می‌توانی بسازی. این تجربه خیلی لذت‌بخش است؛ چون تو به همه و خودت ثابت می‌کنی که چقدر توانمندی. اگر دوست داری در این تجربه با ما شریک باشی بلندشو و لوازم کارت را جمع کن و قدم به قدم برو جلو تا سه نمونه گیره مو با هم درست کنیم.



وسایل لازم:

پارچه؛ پارچه‌های ساتن یا کتان گلداز برای این کار مناسب‌ترند.
نخ، سوزن، قیچی، کش یا گیره ساده، دکمه، لایه چسب، مقوا
(می‌توانید این وسایل را از خرازی‌ها تهیه کنید.)



روش اول، گل سر با دایره



۱. پنج دایره به قطر هشت سانتی‌متر از پارچه ببرید.
۲. دایره پارچه‌ای را از قطر تا کرده، آن را دولا کنید.
۳. لبه باز پارچه را که دولا کرده‌اید، کوک بزنید و نخ دوخت را بکشید تا چین بیفتد و شکل گلبرگ درست شود.



شیوه دوم، گل سر با مربع



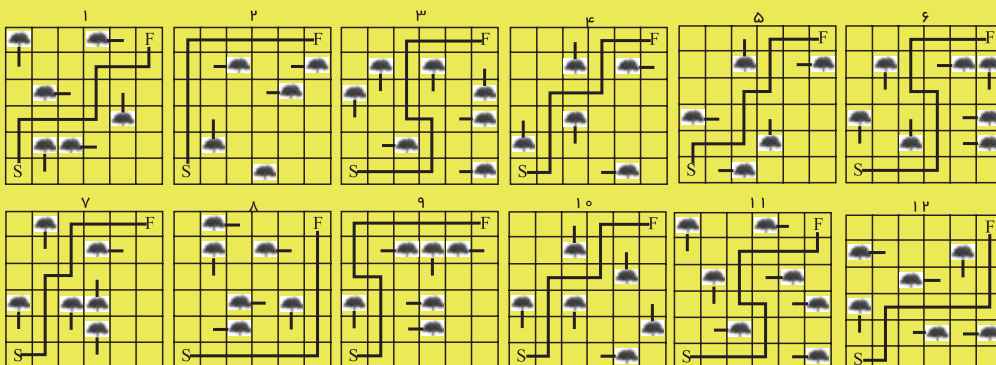
۱. پنج مربع پارچه‌ای به طول و عرض هشت سانتی‌متر برش دهید.
۲. پارچه‌ای را که برش داده‌اید از قطر تا کنید تا یک مثلث به وجود بیاید.
۳. حالا مثلث‌ها را از وسط تا کنید (از ارتفاع مثلث).



شیوه سوم، گل سر با مستطیل



۱. پنج مستطیل به ابعاد ۷×۱۰ برش بزنید.
۲. پنج تکه لایه چسب هم به ابعاد ۱۰×۵ سانتی‌متر برش بزنید.
۳. لایه چسب‌ها را در پشت پارچه قرار دهید (طوری که یک سانتی‌متر از هر طرف پارچه فاصله داشته باشد) و با اتو کردن آنها را به پارچه چسبانید.



۱

سرگرمی



برای تمیزی کار یک دایره کوچک پارچه‌ای روی کش با چسب حرارتی بچسبانید تا دوخت‌های گل سر مشخص نشوند. * می‌توانید از این گل دو تا بدوزید و روی گیره بچسبانید.

۵. دکمه را با چسب حرارتی به مرکز دایره بچسبانید. ۶- زیر گلی که ساخته‌اید یک تکه کش بدوزید.

۴. پنج دایره را به همین صورت آماده کنید تا گلبرگ‌های کار شما شوند. این گلبرگ‌ها را کنار هم بدوزید و دکمه مناسبی را برای مرکز آن انتخاب کنید.



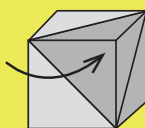
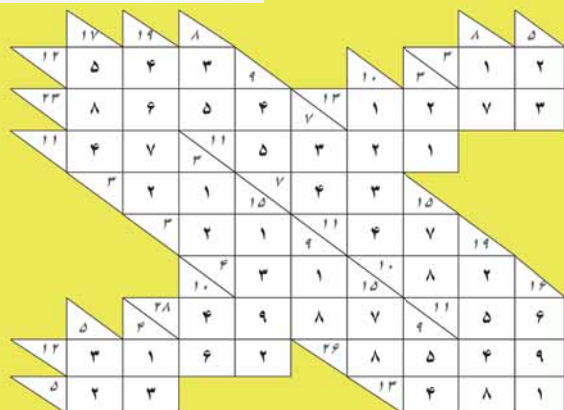
مانند نمونه‌های قبلی گلبرگ‌ها را به هم بدوزید و کار را به گل سر تبدیل کنید.

۴. پایین مثلث (قاعده مثلث) را کوک بزنید و نخ را بکشید تا چین بیفتد. چین‌ها را با دوخت محکم و ثابت کنید.



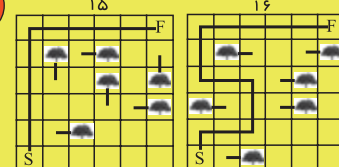
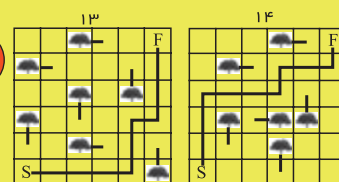
۴. دو لبه یک سانتی‌متری را روی لای چسب برگردانید و دوباره اتو کنید. مستطیل‌ها را از وسط دو لا کنید و پایین آن را طوری کوک بزنید که چین بیفتد و گلبرگ‌ها درست شود. حالا این دایره آماده شده را به عنوان مرکز گل خود استفاده کنید و بقیه مراحل را مانند نمونه‌های قبل ادامه دهید.

۵. برای مرکز کار یک دایره پارچه‌ای به قطر ده سانتی‌متر برش بزنید. از مقوا یک دایره به قطر هشت سانتی‌متر ببرید.



۴

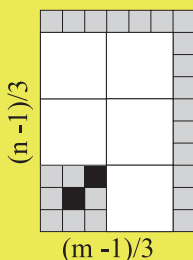
پاسخ: ۳



۵

پاسخ: ۱ کیلوگرم

۳



طرز تهیه

اعظم اسلامی
عکس: اعظم لاریجانی

مواد لازم	مقدار	میزان
عدس	نصف	لیوان
برنج	۱	لیوان
هویج	۲	عدد
پیاز	۱	عدد متوسط
رب گوجه فرنگی	۲	قاشق غذاخوری
زردچوبه و فلفل	۱	قاشق چای خوری
نمک و روغن	به میزان لازم	

- برنج را بشویید و به همراه کمی نمک خیس کنید.
 - پیاز را خالصی خرد کنید و در روغن سرخ کنید.
 - یک قاشق روغن در قابلمه بریزید. زردچوبه و فلفل را کمی در آن تفت بدهید و همراه با پیاز داغ و نمک و دو لیوان آب، عدس را بپزید.
 - هویج‌ها را پوست کنده و نگینی خرد کنید.
 - وقتی عدس نیم‌پز شد، هویج‌های خرد شده، رب گوجه فرنگی و برنج را اضافه کنید.
 - باید به اندازه یک بند انگشت روی برنج آب باشد. یک قاشق روغن روی برنج بریزید و صبر کنید آب برنج تمام شود.
 - برنج را دم کنید. (در قابلمه را با دم‌کن ببوشانید).
- این غذا را می‌توان با ترشی، سالاد یا ماست میل کرد.

دَمی عدس



۸۸۸۴۹۰۹۷

فک تمساح

فک تمساح آن قدر قوی است که استخوان را به آسانی می‌شکند. ولی این نیرو فقط وقتی است که می‌خواهد دهانش را ببندد. عضلاتی که دهان تمساح را باز می‌کنند

آن قدر ضعیف هستند که با یک دست می‌توان آن را بسته نگاه داشت. ولی چه کسی جرأت این کار را دارد؟

فرصت حرف زدن

زن به پزشک گفت: «همسرم شب در حالی که خواب است حرف می‌زند. چه کار کنم؟»

پزشک جواب داد: «به او فرصتی بده تا در روز حرف بزند.»

خسیس

کودک با تعجب به پدرش گفت: «از پدر دوستم تعجب می‌کنم. چقدر خسیس است؟ دنیا را به هم ریخت وقتی دوستم یک سکه یک درهمی بلغید.»

